این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

فضه همراز زهرا عليها‌السلام

مؤلف: محمد عابدى ميانجى

مقدمه

شميم نوازشگر فاطمه عليها‌السلام، كوثر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، چند صباحى فضاى شهر مدينه را با رايحه حضور خود معطر ساخت. فاطمه عليها‌السلام در زمانى اندك، فرزانگانى را پرورش داد كه از چشمه معرفت نوشيدند و بر تارك تاريخ درخششى ابدى يافتند.

مطالعه زندگى اين «پروانگان فاطمى» ضمن تبيين فضاى دينى و اجتماعى بعد از رحلت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و بررسى جريانهاى سياسى منحرف، نقش الگوهاى جاودانه را كه ثباتشان در مسير حق زبانزد تاريخ است، آشكار مى سازد و راه هاى عملى دفاع از حكومت دينى را در چشم انداز نسل امروز به تصوير مى كشد؛ نسلى كه بيش از هر زمان ديگر محتاج شناختن مسير حق و پايدارى بر اهداف اصيل اسلامى خويش است.

انسانهاى وارسته اى كه در سايه سار وجود فاطمه زهرا عليها‌السلام جمع شدند، جمعى از آنان مانند «اسماء بنت عميس»، «ام سلمه» انسانهايى آزاد با موقعيت هاى ممتاز قبيله اى و اقتصادى و برخى هم جدا از همه حمايت هاى مادى و نژادى بودند و با اين حال از مسير حق پاى به عقب نكشيدند. مطالعه زندگى جمع اخير از آن جهت قابل توجه است كه فشارهاى اجتماعى روح و جانشان را آزار مى داد و آنان با اين كه توان هيچ نوع دفاعى نداشتند، بر اعتقاد خويش به دين و روش حق پاى مى فشردند.

كتابى كه پيش روى داريد به شرح و تحليل زندگى يكى از اين بانوان اختصاص دارد؛ بانويى كه نام خود را از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله گرفت و به «فضه نوبيه» مشهور شد.

قم - محمد عابدى ميانجى

زمستان 1378

بخش اول: زلال زندگى

## نوبه در بستر تاريخ

فضه در دامنه رشته كوه هاى سرخ و برافراشته «نوبه» در شرق آفريقا به دنيا آمد. منطقه نوب، به گفته حموى: «شهرهايى وسيع و پهناور در جنوب مصر است و نوبه نام ديگر شهر «دمقله» است كه به ساحل رود نيل منتهى مى شود و از آنجا تا اولين مرزهاى مصر چهل شب راه است.» وى آنگاه به ناحيه اى از درياى تهامه نيز نام نوبه مى دهد. (1)

هنگام ظهور اسلام در ابتداى قرن هفتم ميلادى، سه قلمرو در منطقه نيل وجود داشت كه (نوبده) قلمرو نوبه اى ها، اولين آنها بود. واژه نوبه به رغم محدود بودنش به مردم قسمت هاى شمالى تر اين سرزمين ها، عموما به حكومت متحد از سه قلمرو اطلاق مى شد و حتى ساكنان سرزمين مجاورش در جنوب را هم در بر مى گرفت.

با فتح مصر توسط مسلمانان در فاصله سالهاى 639-641 يك نيروى نظامى به مرز نوبه آمد، ولى توسط اين نيرو بر «مصر عليا» هنوز ناپايدار بود؛ ولى سرانجام قلمرو نوبه مسيحى از پاى درآمد و تسليم شد.

در سال 969 ميلادى، خاندان فاطميان كه در شمال آفريقا و در مخالفت با عباسيان بغداد خلافتى ايجاد كرده بودند، مصر را فتح كردند و آنگاه سلطان نوبه را به دين اسلام دعوت نمودند. (2)

## ستارگان نوبه

اطلاعى دقيق از زندگى شخصيت هاى بزرگ و تاريخى اهل نوبه در دست نيست با اين حال نشانه هايى از زنان و مردان وارسته اى مى توان يافت كه از اين ديار سر بر آورده اند و صفحات زرينى را از تاريخ بشريت و اسلام به خود اختصاص داده اند.

اطلاعات ما به شخصيت هايى بر مى گردد كه بعد از «فضه نوبيه» در اين منطقه ظهور كرده اند. از جمله به مادر تكتم، امام رضا عليه‌السلام و فاطمه معصومه عليها‌السلام مى توان اشاره كرد. مادر امام رضا عليه‌السلام با نام هاى اروى، نجمه، و سمانه نيز خوانده مى شد و نام «نجمه» براى وى در خانه امام كاظم عليه‌السلام انتخاب شد.

هنگامى كه به خانه حضرت راه يافت، معلوم شد كه از نظر عقل و هوش از بهترين بانوان است. حميده، مادر موسى بن جعفر عليه‌السلام مى گويد: وقتى نجمه به خانه ما آمد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را در خواب ديدم كه به من فرمود: «اى حميده! نجمه را به پسرت موسى ببخش. به زودى بهترين فرد روى زمين از او متولد خواهد شد.» من به اين دستور عمل كردم و امام رضا عليه‌السلام به دنيا آمد. (3)

حميده از اين بانوى نوبه اى همواره به خوبى ياد مى كرد و به پسرش امام كاظم عليه‌السلام مى گفت: «پسرم! تكتم بانويى است كه هرگز بهتر از او را نديده ام، وى را همسر تو كردم و نيكى در حق او، به تو سفارش مى كنم.» (4)

او اهل عبادت و مناجات بود. (5) و توفيق يافت مادر هشتمين امام شيعيان (6) و حضرت فاطمه معصومه عليها‌السلام شود. بعد از تولد امام رضا عليه‌السلام امام كاظم عليه‌السلام نامش را «طاهره» كنيه اش را «ام البنين» و لقبش را «شقراء» گذاشت.

در مجمع البحرين مى خوانيم: امام او را با اين عبارت توصيف كرد «پدرم فداى پسر نوبيه پاكيزه». زيرا مادرش اهل نوبه بود. (7)

احتمال دارد وى فرزندان ديگرى نيز به دنيا آورده باشد كه «ابراهيم» يكى از آنها است. (8)

## فضه كيست؟

فضه صورتى گندم گون و نمكين داشت گرم و شيرين سخن مى گفت. از چهره اى مهربان، قلبى غمخوار، قريحه اى دلپذير و ذوقى ظريف برخوردار بود (9) و استعدادهاى شگرفى كه از خود بروز داد، اصالت نسب او را مى نماياند. فضه اهل «نوبه» بود. به اين دليل كه امام صادق عليه‌السلام از وى به اين لقب «نوبيه» ياد مى كند. (10)

درباره اينكه فضه چگونه به مدينه راه يافت، احتمال هايى وجود دارد؛ از جمله اينكه؛ وى در جنگ به غنيمت گرفته شد. در تحليل اين احتمال، بايد گفت: در سال هاى اول و دوم بعد از هجرت، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله هر چند جنگ هايى در نقاط دور دست، مانند نوبه و... روى نداد، اما با مخالفان نزديك مدينه، نبردهايى صورت گرفت كه به جنگ با يهوديان يثرب در سال اول و درگيرى با كاروان قريش، و جنگ بعد از آن در سال دوم و چندين سريه و غزوه ديگر، مى توان اشاره كرد. در اين جنگ ها احتمال دارد عده اى اسير شده باشند و فضه يكى از آنها باشد.

احتمال دوم اين است كه وى هديه زمامداران ديگر كشورها است. چه در سال هاى مختلف پيامبر اسلام نمايندگانى به شهرهاى مختلف اعزام مى كرد؛ حتى پادشاه روم گاه هدايايى براى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرستاد. همچنين رابطه حضرت با پادشاه حبشه نيز كه زمانى مهاجران را در كشور خود جاى داده بود، مناسب بود؛ البته اين نكته را بايد افزود در همين دوران كنيزان ديگرى نيز از اهل نوبه در مدينه حضور داشتند، از جمله عايشه و حطب و... كه هر يك كنيزى از نوبه اى ها در اختيار داشتند. (11)

مطالعه منابع تاريخى نيز گوياى همين امر است كه تجارب برده از نوبه، حتى به صورت سازمان يافته نيز صورت مى گرفت. (12) البته امكان دارد اين كنيزها از نوبه و سرزمين هاى اطراف توسط تاجران برده جمع آورى و به مناطق داخلى يا نزديك حجاز آورده شده و آنگاه در جنگ هاى بين مسلمانان با يهوديان يا مشركان به دست مسلمانان افتاده باشند.

## ورود فضه به مدينه (13)

انسان هاى دلباخته از نقاط مختلف به شوق ديدار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به مدينه مى آمدند و چون مهر پيامبر جانشان را نوازش مى داد، حاضر به ترك او نمى شدند. آنان سرپناهى نداشتند و محتاج غذا و امكانات اوليه زندگى بودند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بخشى از فرصتش را براى تهيه حداقل امكانات مورد نياز مهاجران غريب به كار مى برد. حضرت آنان را در كنار مسجد جاى داد و از غنيمت ها و... براى تأمين نيازهايشان به آنها پرداخت مى كرد.

مهاجرانى كه به اصحاب صفه (14) مشهور بودند، عموما فقير و به كمك هاى مستقيم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وابسته بودند. دليل اصلى اين امر، نداشتن زمين و زراعت بود كه سرمايه اصلى آن روز به شمار مى رفت. همين معضل اقتصادى مهاجران مكه را نيز گرفتار كرده بود كه با هميارى و ايثار مردم مدينه (انصار) مشكل آنان برطرف شد و اختلاف محسوسى بين آنها به چشم نمى خورد؛ اما اين كمك ها درباره مهاجران غريب كه بدون سر و صدا و تك تك وارد شهر مى شدند، ديده نشد.

خانواده رسول خدا، خصوصا حضرت على عليه‌السلام و فاطمه زهرا عليها‌السلام نيز با رنج و سختى امور خانه را اداره مى كردند. تا آنجا كه بر اساس روايتى دستان فاطمه زهرا عليها‌السلام پينه بسته بود و هر روز بيشتر از قبل قوايش به تحليل مى رفت. (15)

گاه شب را با آسياب كردن به صبح مى رساند و على عليه‌السلام رنجور از زخم مشكى كه تا شب بر دوش كشيده بود، به خانه مى آمد و حسن و حسين را در آغوش مى كشيد و از آنان پرستارى مى كرد. با اين همه، عزت نفس فاطمه عليها‌السلام مانع از آن بود كه به وضع سخت زندگى اعتراضى كند. از اين روى هر گاه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از حال و روز دخترش سؤال مى كرد، فاطمه عليها‌السلام ابراز رضايت مى نمود، تا اينكه روزى اميرمؤمنان در حين كار از ورود تعدادى اسير به مدينه اطلاع يافت.

خود را به فاطمه عليها‌السلام رساند و از آمدن اسيران خبر داد. آن دو لحظه اى انديشيدند. آنگاه فاطمه عليها‌السلام نزد پدر آمد، اما بى آنكه سخنى از نياز بر زبان آورد، به خانه بازگشت. وقتى خود را در مقابل امير مؤمنان عليه‌السلام ديد، فرمود: از هيبت آن بزرگوار قدرت سخن گفتن از من گرفته شد. اين بار هر دو با هم به نزد پيامبر آمدند و اين بار على عليه‌السلام پيش قدم شد. او از سختى كار خانه براى فاطمه و كار بيرون براى خود حكايت گفت و در نهايت خدمتكارى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله براى فاطمه عليها‌السلام درخواست كرد. (16)

اشك در چشمان رسول خدا حلقه زد و فرمود: (17) اى فاطمه! قسم به حق كسى كه مرا به رسالت فرستاد، چهار صد نفر در مسجد بدون غذا و لباس هستند، اگر نمى ترسيدم با دادن خدمتكار، ثواب و اجر اخروى شما از بين برود، هر چه مى خواستى مى دادم.

اى فاطمه! من نمى خواهم اجر و پاداش تو را با دادن خادمه اى از تو جدا كنم...

آنگاه فرمود: از چيزى با خبرتان مى كنم كه از خادم برايتان بهتر است، وقتى مى خواهيد بخوابيد، سى و چهار مرتبه الله اكبر سى و سه بار سبحان الله، و سى و سه بار الحمد الله بگوييد.

بر اساس روايتى ديگر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از شنيدن درخواست آنان از خانه خارج شد. در همان حال آيه اى نازل شد. (وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا). (18) «آيا براى رسيدن به رحمت خداى خود كه اميدش را دارى، از آنها روى برگرداندى؟ با آنها به نرمى سخن بگوى.»

در پى نزول اين آيه كه به صراحت به رضايت الهى از تقاضاى فاطمه عليها‌السلام تاكيد مى كرد، دل نگرانى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز از نابودى اجر و ثواب تحمل سختى ها از بين رفت. و اين بار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله با گشاده رويى به جمع اسيران آمد و بانويى را كه نمكين صورت و از اهالى سرزمين «نوبه» بود، براى همكارى با فاطمه عليها‌السلام برگزيد و خود نام «فضه» را برايش انتخاب كرد و آنگاه او را به خانه فاطمه عليها‌السلام روانه ساخت.

و به اين ترتيب «فضه» زندگى افتخارآميز خود را در كنار دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را آغاز كرد.

بخش دوم: در محضر سه معصوم

## مشاركت در خدمت

برخى از نويسندگان سعى دارند، ثابت كنند در آن زمان كه فضه به خانه فاطمه زهرا عليها‌السلام راه يافت، همه فقراى مدينه از جمله اصحاب صفه به تمكن مالى رسيده بودند، بنابراين بخشيدن خادمه به فاطمه زهرا عليها‌السلام به معناى ناديده گرفتن حقوق ديگر فقرا نبود.

صاحب «نخبة البيان» مى نويسد: آنچه كه معروف است، فاطمه خادمه اى به نام فضه داشته كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آن را به او بخشيده بود و اين بعد از زمانى است كه فرزندان و كارهايش بيشتر از قبل شد و از طرف ديگر پيروزى و غنايم افزونتر گشت. رسول خدا بر آنچه از خيبر و بنى قريظه و نضير و غير آن به دست آمد، مسلط شد به اين ترتيب دنيا به مسلمانان رو كرد و اهل صفه و ضعفاى مدينه از فقر و فلاكت نجات پيدا كردند؛ زيرا رسول خدا از اين اموال به آنها بخشيد و آنان به وسعتى كه خدا عنايت كرده بود، روى آوردند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين وقت براى دخترش نيز گشايشى ايجاد كرد... » (19)

ديدگاه حاضر در صدد رفع اين شبهه است كه خاندان عترت در عين نيازمندى اقشار وسيع مردم، چگونه تقاضاى خادم مى كردند، و با اين توجيه تقاضاى خدمتكار بعد از رفع نيازهاى عمومى خواهد بود؛ اما حقيقت اين است كه هيچ دليلى بر اين ادعا نيافتيم، كه گوياى تمكن مالى عموم مردم از جمله اصحاب صفه آن هم در اين حد فراگير باشد.

در هر صورت به نظر مى رسد با ورود اين بانوى نوبه اى استراحت و راحتى نيز همچون كار و تلاش بين او و فاطمه عليها‌السلام تقسيم شد؛ لذا فاطمه عليها‌السلام مى فرمود: «رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به من سفارش كرد، كار خانه يك روز با من و روز ديگر با او (فضه) باشد.» (20)

به اين ترتيب پيامبر به فضه در مقابل خدمت حق حيات، حق استراحت، حق عبادت داد. به عبارت ديگر، او نيز انسانى آزاد شد كه هم كار مى كرد و هم ثمره كار خود را مى چيد. لذا اين گونه به خدمت گيرى نه تنها روح رفاه طلبى و برترى جويى نداشت، بلكه نوعى تعامل و روشى براى يارى رسانى طرفينى بود. روشى كه با اجراى عدالت جلوى هر نوع برترى جويى و استثمار را مى گرفت.

به اين ترتيب به نظر مى رسد، ورود فضه نوبيه به خانه فاطمه زهرا عليها‌السلام با عنوان «مشاركت» صورت پذيرفت. در تأييد اين تحليل كافى است به متن حديث امام صادق عليه‌السلام توجه كنيم كه مى فرمود: (21) «رسول خدا براى فاطمه عليها‌السلام خادمه اى استخدام كرد كه نامش فضه نوبيه بود و خدمت را تقسيم كردند.»

## خانه نور

فضه برگزيده رسول خدا از چنين رويدادى بى اندازه خوشحال بود و از اينكه توفيق همكارى و هميارى با دختر پيامبر بزرگ اسلام را يافت، در پوست خود نمى گنجيد. خوشحالى او آنگاه افزونتر شد كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله او را مورد لطف مخصوص خود قرار داد و نام (فضه) را برايش انتخاب كرد.

فضه با خوشحالى و خيالى آسوده، مسير خانه فاطمه عليها‌السلام را در پيش گرفت. و لحظه اى بعد خود را در آنجا يافت. خانه فاطمه كنار خانه رسول خدا و در مجاورت مسجدالنبى بود و روزنه اى بين آن دو بود كه هرگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خانه خود بيرون مى آيد از طريق اين روزنه از حال دخترش مطلع مى شد.

فضه، خانه اى گلى و محقرى را پيش روى خود مى ديد كه مانند ديگر خانه هاى مدينه بود و آنگاه كه به درون خانه پاى گذاشت، سادگى خانه او را مبهوت ساخت و عجيب تر اينكه فاطمه و دو فرزندش حسن و حسين عليهما‌السلام در نهايت سادگى مى زيستند. اينك فضه مقصود خود را يافته بود. الفت و پيوندى معنوى بين آن دو از همان لحظه آغازين برقرار شد كه تا لحظه شهادت فاطمه زهرا عليها‌السلام ادامه يافت.

## زهد علوى

در اين خانه، زهد على عليه‌السلام و عدالت فاطمه عليها‌السلام دو اصلى بود كه از همان روز نخست، فضه را مجذوب اهل بيت عليهم‌السلام كرد. او مى ديد كه چگونه منسوبين و بستگان درجه اول پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از كوچكترين امتيازى محرومند. آرى! فضه از همان روز به اين حقيقت پى برد. ديوارهاى كوتاه، اتاق كوچك، ظروف گلى، زيراندازهاى نخ ‌نما و لباس هاى ساده... همه فضه را غرق در حيرت كرده بود.

«حافظ رجب برسى» در كتاب «مشارق الانوار» در اين باره داستانى را بيان مى كند كه در هيچ يك از كتب ديگر از آن ياد نشده است. (22)

روشن ترين دليل را محمد على عالمى در كتاب خود «پيغمبر و ياران» يادآور مى شود و مى نويسد: تا اول قرن نهم كه «برسى» اين كتاب را نوشته است، از اين مطالب خبرى نيست و در كتابى قبل از آن يافت نشده است». اصل داستان او كه از آن پس بارها در كتب ديگر نقل شده، چنين است:

وقتى فضه به خانه حضرت زهرا عليها‌السلام آمد، در آنجا غير از آسياب، سپر و شمشير چيز ديگرى نديد. او دختر پادشاه هند بود و مقدارى از «اكسير» به همراه داشت. قطعه اى مس برداشت و به شكل شمش درآورد. دارو به آن زد و به صورت طلا شد. وقتى پيش اميرمؤمنان آمد، طلا را رو به رويش گذاشت.

على عليه‌السلام وقتى آن را ديد، فرمود: آفرين فضه! اما اگر آن را ذوب مى كردى، رنگش بهتر و قيمتش بالاتر مى شد. فضه با شگفتى پرسيد: اى آقا! مگر شما هم اين صنعت را مى شناسيد؟

فرمود: بله و اين كودك هم (بلد است.)

فضه پرسيد: اين كودك هم؟

فرمود: بله. آنگاه به حسين عليه‌السلام اشاره كرد و او جلو آمد و مانند پدر توضيح داد. (23)

به هر روى اين روايت از قرن نهم به بعد در كتاب هاى مختلفى تكرار شد و توهمات زيادى پيرامون زندگى فضه به وجود آورد. از جمله اينكه برخى او را دختر پادشاه هند دانسته اند. (24)

گروهى بر ضعف اين مطلب تاكيد كرده اند و البته ما براى اثبات مقام زهد اميرمؤمنان عليه‌السلام نيازى به چنين رواياتى نداريم؛ و رواياتى ديگر كه فضه نيز در آنها حضور دارد و گوياى مقام زهد اميرمؤمنان است، به تعداد زيادى در كتب مختلف نقل شده است.

فضه ارتباط گسترده اى با خاندان اهل بيت مخصوصا على عليه‌السلام داشت. و علاوه بر يارى رسانى در امور منزل، به اميرمؤمنان عليه‌السلام نيز كمك مى كرد. گاه آب وضوى حضرت را حاضر مى كرد و زمانى كارهاى شخصى او را انجام مى داد. غذاى حضرت را كه در منزل تهيه مى شد، در دستمالى مى پيچيد و به خدمت ايشان به محل كارش در نخلستان ها مى برد. در اين بين گاه اتفاقاتى روى مى داد كه نمونه هايى از آنها را مى خوانيم:

## سبوس نان

سويد بن غفله (25) مى گويد: عصر يكى از روزها نزد اميرمؤمنان رفتم. ديدم سفره اى پيش روى گسترده است و در آن دوغى قرار داده اند كه بويش از فاصله دور به مشام مى رسيد. در دستش نيز تكه اى نان ديدم كه سبوس جو روى آن پيدا بود. حضرت آن را با دست ريز مى كرد و هرگاه نمى توانست، با زانو فشار مى داد و مى شكست و مى خورد.

وقتى مرا ديد، از من خواست جلوتر بروم و با وى غذا بخورم؛ من امتناع كردم و گفتم: روزه ام. حضرت در پاسخ به من فرمود: «هر شخصى كه روزه گرفتن او را از خوردن غذايى كه سيرش مى كند، باز دارد، حق است بر خدا كه از غذاى بهشتى اطعامش كند و از شراب بهشتى سيرابش سازد.»

به فضه كه در چند قدمى حضرت بود، گفتم: واى بر تو اى فضه! در حق اين پيرمرد از خدا نمى ترسى؟ چرا سبوس نان را نمى گيرى؟! نخاله آن روى نان حضرت معلوم است! فضه گفت: به ما فرموده است سبوس غذا را نگيريم. گاه آن را در كيسه اى مى گذارد و مهر مى زد تا نتوانند سبوسش را بگيرند. (26)

## درسى از على عليه‌السلام

فضه مسئولیت داشت غذاى حضرت را كه در منزل آماده مى شد، به ايشان برساند و به اين ترتيب با وى همراه بود. از اين روى چندين بار كه اشخاص مختلف حضرت را در حال خوردن غذاى ساده بعد از خستگى ناشى از كشاورزى مى ديدند، به فضه اعتراض مى كردند و او كه در مقابل اين سؤال ها قرار مى گرفت، خود بهتر از ديگران به مقام والاى اميرمؤمنان وصى و برادر رسول بزرگ خدا پى مى برد.

عمرو بن حريث يكى از اشخاصى است كه به فضه اعتراض كرد و... اميرمؤمنان در پاسخ او فرمود: «يا عمرو لقد حانت هذه - و مد يده الى محاسنه - و خسرت هذه ان ادخلها النار من اجل الطعام و هذا يجزنى.» (27)

حضرت على عليه‌السلام فرمود: عمرو وقت اين رسيده - و دستش را به محاسنش كشيد - و ادامه داد: اگر اين محاسن به سبب طعام بسوزد، زيان كرده است و همين غذا مرا كفايت مى كند.

## عدالت فاطمه عليها‌السلام

فاطمه عليها‌السلام هرگز در حق فضه بى عدالتى روا نداشت. به وى فرصت عبادت مى داد و از تمام امتيازها بهره مندش مى ساخت. در اين باره پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز به فاطمه عليها‌السلام توصيه كرده بود به اين صورت كه انجام كارهاى خانه يك روز بر عهده فاطمه عليها‌السلام و روز ديگر بر عهده فضه باشد.

با اين روش هر يك مى توانستند به استراحت، عبادت و كارهاى مورد علاقه شان بپردازند. در نوع انتخاب كارهاى خانه نيز فاطمه عليها‌السلام، فضه را آزاد گذاشته بود و كار بر زمين مانده را دختر رسول خدا انجام مى داد. در اين خانه عموما كارها به دو بخش داخلى و خارجى خانه تقسيم شده بود. كارهايى مانند: آرد كردن جو و گندم، روشن كردن تنور نان و غذا پختن، شستن لباس، نگهدارى كودكان از كارهاى داخل خانه بود و امورى مانند تهيه هيزم، رساندن غذاى حضرت على عليه‌السلام در نخلستان، از امور بيرون منزل به حساب مى آمد. و اين نيز مطلب نمونه اى است از عدل الهى كه در خانه اهل بيت عليهم‌السلام جارى بود.

## نوبت كار

قطب راوندى مى نويسد: «روزى سلمان فارسى به خانه فاطمه عليها‌السلام آمد. ديد حضرت در كنار آسياب نشسته و به آرد كردن جو براى خانواده اش، مشغول است و از كثرت كار، دست فاطمه زهرا عليها‌السلام مجروح شده و خون آن بر دسته آسياب لخته بسته است. در همان حال فرزند كوچكش حسين عليه‌السلام در گوشه خانه از گرسنگى بى تاب و رنگ پريده شده است. سلمان پرسيد: اى دختر رسول خدا دست هاى شما از آسياب كردن مجروح شده است. خادمه تان حاضر است، چرا اين كار را به او نمى سپاريد؟

فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به من وصيت كرده است خدمت خانه يك روز با او و روز ديگر با من باشد، ديروز نوبت او بود.

سلمان گفت: من بنده آزاد شده شما هستم. بگذاريد جو را آرد كنم يا حسين عليه‌السلام را ساكت سازم. فرمود: من بهتر مى توانم حسين را آرام كنم. شما جو را آرد كنيد.

سلمان مشغول كار كردن شد. دقايقى بعد هنگام نماز فرا رسيد و سلمان به سوى مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روانه شد. در مسجد على عليه‌السلام را ديد و از آنچه ديده بود، او را مطلع كرد. على عليه‌السلام كه از ناراحتى اشك بر گونه هايش جارى شده بود، بى درنگ از مسجد خارج و به سوى خانه روانه شد.

لحظه اى بعد ديدند كه على عليه‌السلام تبسم كنان به مسجد برگشت. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيد: چه شد گريان رفتى و خندان برگشتى؟ فرمود: «دخلت على فاطمه عليها‌السلام و هى مستقبلة لقفاها و الحسين نائم على صدرها و قدامها رحى تدور من غير يد»؛ نزد فاطمه رفتم. ديدم حسين عليه‌السلام بر سينه مادر خوابيده و آسياب، بى آنكه دستى ديده شود، خود به خود مى گردد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله تبسمى كرد و فرمود: «يا على اما علمت ان لله ملائكة سيارة فى الارض يخدمون محمدا و ال محمد الى ان تقوم الساعة»؛ «اى على! مگر نمى دانى خداوند در زمين فرشتگانى دارد كه مى گردند و هميشه به محمد و آل محمد خدمت مى كنند؟» (28)

## حق انتخاب

در روايتى ديگر كه ابن حجر عسقلانى آن را به نقل از امام صادق عليه‌السلام بيان مى كند، فروغى در نهايت زيبايى از عدل فاطمى با فضه نوبيه را مى توان مشاهده كرد. آنجا كه حتى انتخاب نوع كار را به فضه مى سپارد. ابن حجر مى نويسد: امام صادق عليه‌السلام از اميرمؤمنان عليه‌السلام نقل مى كرد كه: «فقالت لها فاطمه اتعجينى او تخبزين؟ قالت بل اعجن يا سيدتى و احتطب.» فاطمه عليها‌السلام به او گفت: آيا خمير درست كردن را بر عهده مى گيرى يا پختن نان را؟ و در جواب او فضه گفت: خمير درست كردن و آوردن هيزم با من... (29)

## فضه ما

فضه چند سال از محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بهره برد. او در همين مدت كم، ارتباطى مستحكم با رسول خدا برقرار كرد. در اين مدت روح فضه به مرتبه اى اوج گرفت و معنويت در سيمايش جلوه گر شد كه شگفتى اميرمؤمنان عليه‌السلام را برانگيخت و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله او را از مقام احتياط و طهارت فضه آگاه ساخت.

سيد هاشم بحرانى (30) مى نويسد: امام على عليه‌السلام به اتاق عايشه كه نزديك خانه فاطمه عليها‌السلام بود، رفت و سه بار فضه را صدا زد تا برايش آب وضو حاضر سازد؛ اما از فضه خبرى نشد، تا اينكه شخصى ظرفى پر از آب زلال برايش حاضر ساخت و اميرمؤمنان عليه‌السلام بعد از آنكه وضو ساخت، نزد رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد.

حضرت از آب وضوى او كه مانند قطرات مرواريد ريزان بود، سئوال كرد. على عليه‌السلام نيز را اتفاق افتاده بود، باز گفت. پيامبر فرمود: آنكه تو را صدا زد، جبرئيل و آن ظرف از بهشت و آن آب يك سومش از مغرب و يك سومش از مشرق بود.

جبرئيل از قول خود و خدا به تو سلام مى رساند و مى گويد: فضه حائض ‍ بود و نخواست با آن حال آب وضو براى تو حاضر كند و اميرمؤمنان عليه‌السلام، بعد از رد جواب سلام در حالى كه از مقام فضه و احتياط او شادمان بود، با تحسين تمام فرمود: اللهم بارك لنا فى فضتناخدايا در فضه ما بركت قرار بده. (31)

به اين ترتيب كمال پاكيزگى، طهارت و تقواى فضه بر همگان روشن شد. در مقابل اميرمؤمنان عليه‌السلام در حق فضه دعا كرد و به اين واسطه كه بركت در علم، فرزند و فضايل انسانى فضه به وجود آمد. مقام بزرگى كه فضه در اين رويداد كسب كرد و به اهل بيت منتسب شد، بالاترين شرافت و فضيلت را در حق وى ايجاد كرد، همانگونه كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله سلمان را به چنين انتسابى فضيلت بخشيد و فرمود:«سَلْمانُ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ» بنابراين؛ تقوا، ايمان، طهارت و پاكى نفس، پشتوانه اصلى براى توجه اهل بيت عليهم‌السلام به فضه را فراهم ساخت.

## دست نياز

دعا به سوى يار رفتن و حديث آشنايى به حضور دوست بردن است. دعا جذبه است و آنجا كه انسان از پاى مى افتد، بُراق (32) دعا او را به فضاى عطرآگين اميد رهنمون مى شود. دعا مظهرى از اعجاز معرفت است و براى آنكه به مقصد اجابت برسد، كمال انسانى در روح و جان آدمى بايد به سوى نقطه اوج برود.

اما اجابت دعا خود كسب مقدمات و كمالاتى را مى طلبد كه اعتقاد به ربوبيت خداوند، احساس نياز و اعتقاد به اجابت، از جمله آنها است.

## راز اجابت دعا

اساس دعا، احساس فقر حقيقى است. مرحله اى كه فضه نوبيه نيز به آن دست يافت. تا آنجا كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از عمق صفاى دل و خلوص اين بانوى وارسته آگاهى يافت و دعايى به او آموخت تا هنگام دشوارى با معبود خويش راز گويد و گرفتاريش حل گردد.

اميرمؤمنان عليه‌السلام در اين باره مى فرمود: فضه براى تهيه هيزم به بيرون خانه مى رفت. دسته بزرگى از هيزم تهيه كرد؛ اما به دليل سنگين بودن نتوانست بياورد، بى درنگ به ياد دعايى افتاد كه پيامبر به وى آموخته بود و آن را زمزمه كرد.

«اى خداى يگانه اى كه مانند تو كسى نيست مى ميرانى هر كسى را و تو بر عرش خود تنهايى و تو را خواب فرا نمى گيرد. » در همان حال شخصى آمد و او را يارى داد گويى او نيز همان دعا را زمزمه مى كرد و هيزم را تا در خانه فاطمه عليها‌السلام رساند. (33)

## مقام نيكان

فضه پرورش يافته خاندان ولايت بود و اين امر باعث شد تا به مرور زمان به والاترين مقام انسانى دست يابد.

اوج همراهى و دلبستگى او به اهل بيت را در ماجراى «اطعام» مى يابيم كه به واسطه آن فضه به مقام «ابرار» دست يافت. قرآن كريم اين گونه از اطعام فقير و اسير و يتيم ياد مى كند:

«همانا نيكان از جام هايى مى نوشند كه آميخته به كافور است. چشمه اى كه بندگان خدا از آن مى نوشند و آن را به هر جايى كه بخواهند، روان مى سازند. به نذر وفا مى كنند و از روزى كه شر آن فراگير است، مى ترسند. و طعام را در حالى كه خود دوست دارند، به مسكين و يتيم و اسير مى خورانند و در دل چنين مى گويند: جز اين نيست كه شما را براى خدا اطعام مى كنيم و از شما نه پاداشى مى خواهيم و نه سپاسى. ما از پروردگار خود مى ترسيم در روزى كه آن روز سخت و هولناك است. خداوند آنان را از شر آن روز نگاه داشت.» (34)

در كتب روايى و تفسيرى شأن نزول اين آيات را چنين بيان مى كنند: حسن و حسين عليهما‌السلام فرزندان اميرمؤمنان عليه‌السلام مريض شدند. پيامبر به همراه اصحاب به ملاقات آنان آمد و وقتى حالشان را نگران كننده ديد، يكى از اصحاب پيشنهاد كرد كه اى على اگر نذر براى سلامتى كودكانت كنى، اميد است خدا شفايشان دهد. (35)

على عليه‌السلام فرمود: اگر خدا شفايشان داد، سه روز روزه مى گيرم. دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و خادمش فضه نيز چنين نذر كردند؛ بعد از مدتى آن دو سلامت خود را باز يافتند.

اينك وقت وفا به نذر رسيده بود. اميرمؤمنان عليه‌السلام به نزد شمعون خيبرى رفت و مقدارى پشم براى ريسيدن و سه پيمانه جو به عنوان دستمزد گرفت و به منزل بازگشت. حضرت فاطمه عليها‌السلام يك سوم از جو را آرد كرد و نان پخت. لحظه افطار، همه سر سفره حاضر شدند تا روزه خود را بگشايند. در اين هنگام فقيرى بر در خانه ايستاد و با صداى او همه متوجه در شدند. فقير گفت: السلام عليكم يا اهل بيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله فقيرى از مسلمانانم غذايى به من بدهيد، خداوند غذايى بهشتى نصيبتان كند.

على عليه‌السلام لقمه را بر زمين گذاشت و فرمود: اى فاطمه فقيرى بر در خانه آمده و با اندوه از ما غذا مى خواهد. (36)

حضرت فاطمه عليها‌السلام قبول كرد و آنچه را در سفره بود، برداشت به فقير داد (37) و به اين ترتيب همه، شب را با گرسنگى به صبح رساندند و چيزى جز آب نخوردند. روز بعد دختر گرامى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله يك سوم ديگر از پشم را آورد و شروع به ريسيدن كرد، ساعتى بعد كه كار ريسيدن به پايان رسيد، مقدارى ديگر از جو را آرد كرد و پنج قرص نان پخت، آن شب نيز على عليه‌السلام قبل از افطار در مسجد پيامبر، پشت سر حضرت نماز جماعت را به جاى آورد و به سوى خانه روان شد.

سفره را گشودند و همه بر گرد آن جمع شدند، بار ديگر صداى در همه را متوجه خود كرد. اين بار يتيمى از مسلمانان بود كه براى طعام در مى كوفت. او گفت: السلام عليكم يا اهل بيت محمد، من يتيمى از مسلمانان هستم، از آنچه مى خوريد، مرا هم سير كنيد. خداوند با غذاى بهشتى اطعامتان كند.

على عليه‌السلام مثل شب قبل لقمه را بر زمين نهاد و رو به فاطمه عليها‌السلام كرد و گفت: اى دختر آقاى كريم، يتيمى بر در خانه ايستاده است و غذا مى خواهد. فاطمه تمام نانها را جمع كرد و على عليه‌السلام آنها را به فقير داد و اين ترتيب على، فاطمه، حسن، حسين و فضه شب دوم را نيز، تنها با آب افطار كردند و شب را به صبح رساندند. مقدارى از پشم هنوز باقى مانده بود، فاطمه در روز سوم آن را ريسيد و در عوض آخرين بخشى از جو را نيز برداشت و آرد كرد و با تمام گرسنگى و ضعف به تعداد خانواده نان پخت.

هنگام افطار همه منتظر بودند تا على عليه‌السلام از نماز جماعت برگردد. حضرت آمد. خواستند، به دهان بگذارند، صداى كوبيده شدن در اهل خانه را متوجه خود كرد. اين شخصى از اسيران مشرك بود. او نيز گفت: السلام عليكم يا اهل بيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله آيا ما را اسير مى كنيد و به ما طعام نمى دهيد؟!

على عليه‌السلام از فاطمه خواست تا غذايشان را به اسير گرسنه بدهند. (38)

فاطمه عليها‌السلام براى بار سوم طعام را از سفره جمع كرد و به آن نيازمند داد. (39)

شب سوم را نيز بى غذا به سر بردند و تنها با مقدارى آب افطار كردند. آنها از انفاق خود، خوشحال بودند و مى گفتند: (إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُريدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً) ما به خاطر خدا به شما طعام داديم و اجر و پاداشى از شما نمى خواهيم.

آن روز على عليه‌السلام به همراه حسن و حسين عليهما‌السلام به سوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روانه شدند در حالى كه از گرسنگى مى لرزيدند. وقتى پيامبر آنها را ديد بسيار شگفت زده شد و با پريشانى پرسيد: «على جان چه شده؟ حال خوشى نداريد!! برويد نزد دخترم، فاطمه.»

آنان وقتى به خانه آمدند، فاطمه زهرا عليها‌السلام را در محراب عبادتش ديدند، تا چشم پيامبر به پيكر رنجور و ضعيفش افتاد كه از شدت گرسنگى چشمانش به گودى نشسته بود، او را در آغوش گرفت و فرمود: «واغوثاه بالله؟ انتم منذ ثلاث فيما ارى؟» «پناه بر خدا، شما سه روز است به اين حال كه مى بينم، بوده ايد؟!»

در همان حال جبرئيل نازل شد و فرمود: «خذ يا محمد هناك الله فى اهل بيتك» بگير اى محمد خدا گواراى اهل بيت تو كند و آنگاه اين آيات را بر پيامبر خواند:

(هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا (1) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (2) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (3) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا (4) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (5) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (6) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا.)

«آيا بر انسان روزگارى نگذشت كه هيچ لايق ذكر نبود؟

ما او را از نطفه مختلط خلق كرديم و صاحب چشم و گوش كرديم.

ما به حقيقت راه را به انسان نموديم حال خواهد هدايت پذيرد و شكر اين نعمت گويد و خواه آن نعمت را كفران كند.

ما براى مجازات كافران غل و زنجيرها و آتش سوزان آماده كرده ايم. و نيكوكاران عالم در بهشت از شرابى نوشند كه طبعش كافور است. از سرچشمه گوارايى آن بندگان خاص خدا مى نوشند كه به اختيارشان هر كجا بخواهد جارى مى شود.

كه آن بندگان نيكو به عهد و نذر خود وفا مى كنند و از قهر خدا و روزى كه شرش همه اهل محشر را فرا مى گيرد، مى ترسند.» (40)

## راز مقام نيكان

علامه طباطبايى در ذيل اين آيات، تفسيرى از امام صادق عليه‌السلام مى آورد و مى نويسد: فى امالى الصدوق باسناده عن الصادق عليه‌السلام عن ابيه عليهما‌السلام فى حديث: (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا) قال فى دار النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله يفجر الى دور الانبياء و المؤمنين (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ) يعنى على و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم‌السلام و جاريتهم (وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا)...

«يوفون بالنذر» يعنى على، فاطمه، حسن، حسين و خادم آنها فضه. (41)

بى گمان و پاداشى كه فضه برد و در رديف ابراز و نيكان جاى گرفت، علاوه بر پيروى از اهل بيت عليهم‌السلام به خاطر (لوجه الله) بودن كارش بود و اينكه مى گويد به خاطر شما مى بخشم، نيز به دليل اين است كه يقين يافته است، همراهى با آنان «لوجه الله» است.

از اين روى فضه نيز شايستگى رسيدن به چنين مقامى را مى يابد. علامه مجلسى بعد از نقل پانزده روايت مختلف در مورد شاءن نزول اين آيات، مى نويسد:

بعد از آن كه بر اجماع مفسرين و محدثين بر اين كه اين سوره در حق اصحاب كساء نازل شد، پى بردى، هيچ كسى شبهه نياندازد. زيرا: اينگونه ايثار از غير ائمه بر نمى آيد و نزول اين سوره به همراه غذاى براى آنها دليل بر جلال و رفعت و كرامت آنها نزد خدا است و اختصاص آنها به اين نيكو داشت به همراه مكارم ديگر سبب مى شود، كه نسبت دادن اين فضل به غير آنها كه هيچ مكارمى ندارند، قبيح باشد... »

اين تعريض و كنايه علامه مجلسى در حقيقت پاسخى به گروه هاى منحرف از جمله ناصبى ها است كه غير اهل بيت عليهم‌السلام را مستحق چنين پاداشى مى دانند و اساسا مدنى بودن اين سوره را زير سئوال مى برند (42) و گرنه تعريض وى به سهيم نبودن فضه در اين پاداش ‍ بزرگ نمى تواند صحيح باشد. از جمله خود علامه مجلسى نيز به اين ديدگاهها توجه داشته و مى نويسد: (43)

آنچه كه بعضى از ناصبى ها شبهه وارد كرده اند كه سوره مكى است، بس چگونه حوادث مدينه را نقل كرده، توسط شيخ امين الدين طبرسى جواب داده شده است و او روايت ابن عباس را نقل كرده كه: سوره هايى كه در مدينه نازل شد عبارت بودند از: بقره، انفال... هل اتى (44)

بى گمان فضيلت هايى كه فضه در سايه تلاش و همگانى با اهل بيت كسب كرد، منحصر در يك يا چند مورد نبود. از اين روى ذبيح الله محلاتى در رياحين الشريعه مى نويسد:

«سى آيه در حق اميرمؤمنان بدون استثناى فضه وارد شده است كه از فوائد و علائم متابعت، خلوص و مودت اوست. و آن بر حسب ظاهر صبر و شكيبايى بر گرسنگى در مدت سه روز است كه در اطعام قرض نان به مسكين و يتيم و اسير با موالى خود همراهى مى كرد. فضه گرسنه بود، زمانى كه اهل بيت گرسنه بودند و تشنه بود، وقتى آنها تشنه بودند. نمى خوابيد، وقتى آنها نمى خوابيدند، روزه بود، وقتى روزه بودند...» (45)

آنچه براى بانوان ما در عصر حاضر مى تواند راهكارى براى دستيابى به قله هاى معرفت و شرافت معنوى باشد، پى بردن به سر مقاماتى است كه بانوانى شايسته چون فضه به آن دست يافته اند. و ما سعى داريم به اجمال آنچه را كه از كتب روايى و تفسيرى درباره اين شايستگى يافته ايم، باز گوييم.

البته اين راز چيزى جز همراهى با اهل بيت نيست. ولى بايد توجه داشت كه اين همراهى به معناى تقليد محض و بى دليل نبود، بلكه همراهى «لوجه الله» بود و فضه به پاكى راه آنان ايمان داشت. از اين روى صادقانه و خاضعانه راه آنان را پى مى گرفت و به اين ترتيب عمل او مصداق «لوجه الله» مى شد. فضه براى اين همگامى چند مرحله را طى كرد كه به شرح ذيل است:

وفاى به نذر: بشر به هنگام گرفتارى روى به خدا مى آورد، اما به محض خلاصى، خدا از يادش مى رود. نذر، انسان را به پروردگار توجه مى دهد تا گرفتاريش برطرف شود. وفاى به عهد و نذر انجام اعمالى است كه خداى تعالى به آن دستور داده است و عدم وفا به عهد و نذر به فراموشى سپردن خداست و به اين صورت بين دستيابى به شرافت معنوى و وفاء به نذر رابطه اى عميق وجود دارد.

ترس از روز حساب: مشخصه ديگر ابرار، به فكر حساب و روز جزاء بودن است، چه انسان هاى نيكوكار نيز نمى توانند به طورى كه شايسته خداست، او را عبادت كنند. از اين روى همواره نقص و كاستى در اعمال انسان وجود دارد و فضه با آگاهى از اين نقيصه و ترس از حساب توانست با ميل خود به يارى مستمندان بپردازد.

اطعام نيازمندان: سركوب خودخواهى و برترى جويى در سايه اطعام به ديگران خصوصا نيازمندان تحقق مى يابد. اطعام به اين معنى است كه شخص تنها خود را نمى بيند، بلكه ديگران را نيز مستحق يارى مى داند و به آنان عشق مى ورزد.

رضايت خدا: رضايت اساس اعمال است تا آنجا كه اهل بيت هيچ درخواستى از فقير و اسير و يتيم ندارند و در هنگام گفتگو نيز تنها با خدا سخن مى گويند و از او پاداش مى خواهند.

از اين رو امام صادق عليه‌السلام درباره اين بخشش به خاطر خدا غذا مى دهيم و از شما مزد و تشكرى نمى خواهيم.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: به خدا قسم اين را نگفتند؛ بلكه با خود چنين گفتند و خدا از باطن آنها خبر داد... (46)

## وعده غذاى بهشتى

بعد از رويداد بى نظير (اطعام و ايثار و نزول آيات الهى) موضوع وعده شراب و غذاى بهشتى براى اين روزه داران ايثارگر از اهميت فوق العاده اى برخوردار است، زيرا فضه توفيق مى يافت از ثمره كار بزرگ خود در اين دنيا، آگاه بشود و خداوند متعال با فرستادن آيات خود، از وفاى به نذر و ايثار و اطعام آنان قدردانى مى كند و در قبال آن، نوشيدن از جام هاى آميخته به كافور و چشمه اى كه بندگان خدا از آن مى نوشند و هر جا خود بخواهد روان مى سازد، را به آنها بشارت مى دهد و مى فرمايد: (إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا) (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا) ذكر ثواب و پاداش از لحاظ روانى تأثیر زيادى در رفتار فضه به جا مى گذاشت و او را وادار به اصلاح بيش از پيش خود و انفاق افزونتر مى كرد؛ اما اينكه چرا ذكر پاداش با جام ها و چشمه هايى آغاز مى شود كه به كافور آميخته اند و هر جا ابرار بخواهند، جريان مى يابد، بايد گفت: چون جام ها و چشمه ها با قوى ترين انگيزه انسانى ارتباط دارند، و ثابت شده است كه انگيزه تشنگى و گرسنگى در ساختار آدمى نقش مهمى دارند. (47)

بخش سوم: تا غسل مهتاب

## غروب ابدى

سال دهم هجرى، اولين سالى بود كه فضه تلخى هاى زندگى جديدش را تجربه كرد. در اين سال پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از انجام آخرين مراسم حج كه به (حجة الوداع) شهرت يافت، حالش رو به وخامت گذاشت، تا اينكه روز دوشنبه، 28 صفر سال ده هجرت، با تمام غم و اندوهش فرا رسيد.

در اين روز فضه در كنار فاطمه زهرا عليها‌السلام بود او كه شاهد غم و اندوه جانكاه فاطمه عليها‌السلام بود، حضرت را دلدارى مى داد و اميدوارش مى ساخت كه حال رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بهتر خواهد شد؛ اما بالاخره آن غروب ابدى فرا رسيد و آخرين فرستاده الهى چشم از جهان فرو بست. (48)

فضه آن روزها را خوب به خاطر سپرد؛ روزهايى كه او و ديگر بانوان علاقمند به اهل بيت و فاطمه زهرا عليها‌السلام مونس يگانه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بودند. او اخبارى مهم و گاه منحصر به فرد، از اوضاع و احوال آن روز، را براى آيندگان به يادگار گذاشت.

او مى گفت: «وقتى پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وفات يافت، كوچك و بزرگ سوگوار شدند. گريه بر حضرت زياد شد، دلدارى دهنده اى نبود و مصيبت حضرت بر نزديكان اصحاب، اولياى دوستان، بيگانگان و خويشاوندان سخت بود. كسى را ملاقات نمى كرديم، از زن و مرد، مگر اينكه مى ديديم گريان و نالان است. (49)

سرتاسر وجود فضه را داغ جدايى از دوست داشتنى ترين خلق خدا، فرا گرفته. او بيش از هر مسلمان ديگر از اين غم جانكاه مى سوخت.

## دوران انحراف

سرآغاز ظهور فرقه هاى مختلف فكرى و سياسى منافقان را دوران بايد از رحلت حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله دانست و مطالعه زندگى فضه در اين دوره مى تواند پيام هاى مهمى از «استقامت در مسير حق» را به ما نشان مى دهد.

آنچه باعث شد فضه راه حق را برگزيند چه بود. و او با چه انگيزه اى در مقابل سيل تحريف واقعيتها و غصب حقوق مسلم مقاومت كرد؟ تاريخ پاسخ اين پرسش را در «معرفت» عميقى مى داند كه فضه در پرتو زندگى با اهل بيت عليهم‌السلام به دست آورد. او نمى توانست باور كند بانويى كه در تقسيم كار خانه با خادمى تنها و بى سرپرست، عدالت را تا آخرين مرز رعايت مى كند، در ادعاهاى سياسى اش نيز صادق نباشد و يا رادمردى چون على عليه‌السلام زهد را در عين دسترس به اموال دنيا پيشه ساخته بود، ذره اى به حكومت دنيوى دلبستگى داشته باشد.

اين عامل موجب شد تا در ميان كشمكش هاى سياسى، او راه صحيح را برگزيند و مانند (اسماء بنت عميس، ام ايمن و...) در راه مستقيم ثابت قدم بماند، اين نكته قابل تاءمل است كه اين تعداد انگشت شمار از زنان هر چند اندك بودند، اما توانستند به طور شگفت انگيز از سيطره فكرى و تبليغى جريان حاكم خارج شوند و اين درايت سياسى دقيقا در زمانى صورت مى گرفت كه بعضى نزديكان پيامبر، حتى برخى همسران حضرت به وضع موجود و حكومت ايجاد شده رضايت دادند.

ارزش رويكرد فضه در اين فضاى بحرانى آنگاه آشكار مى شود كه به كنيزان هم گروه و هم وطن وى نظرى بيفكنيم كه هر يك در منزلى از خانه هاى مدينه به خدمتكارى مشغول بودند و هرگز در كشمكشهاى سياسى وارد نمى شدند.

اما سكوت در مكتب فضه جاى نداشت. او بعد از رحلت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به اقليتى از زنان پيوست كه با مظلوميت تمام از افشاى حقيقت پرهيز نكردند و در صف طرفداران اميرمؤمنان عليه‌السلام و فاطمه زهرا عليها‌السلام قرار گرفتند.

فضه و ديگر بانوان حامى اهل بيت چندين راه براى افشاى پليدى حاكمان و غاصبان در پيش روى داشتند كه نقل سخنان فاطمه زهرا عليها‌السلام كه خود افشاگر چهره منافقان و دلايل انحراف از بيعت با على عليه‌السلام در حجة الوداع بود، يكى از اين روش ها بود. فضه نيز به خوبى از اين روش ‍ استفاده كرد و چهره غاصبان را با نقل سخنان فاطمه زهرا عليها‌السلام براى مردم آشكار ساخت.

## در برابر طاغوت

فضه كه از نزديك شاهد مظلوميت هاى اهل بيت بود و بارها از زبان دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله واژه هايى چون: «ملامت دشمنان، تنهايى، نداشتن ياور، روى گرداندن مردم، ضعف تحميل شده و...» مى شنيد، چنان بينشى يافت كه توانست در كنار فاطمه بماند و به دفاع از حريم رسول الله اقدام كند.

البته او تنها خادمه اى بود كه از سرزمينى دور براى خدمت به مدينه آورده شده بود، ولى خدمت در خانه اهل بيت و همراهى با پيامبر از نظر اجتماعى چهره اى محبوب از وى ساخته و پرداخته بود و فضه از هزينه كردن اين چهره محبوب در راه دفاع از ولايت اميرمؤمنان باكى نداشت و بى گمان خود مى دانست كه در صورت از بين رفتن اين جايگاه اجتماعى حكومت به راحتى عوامل مى توانستند تا مرز نابودى او پيش روند.

فضه راهش را انتخاب كرد و در مقابل، صدماتش را نيز به جان خريد. او در سخت ترين شرايط نيز از همراهى اهل بيت عليهم‌السلام دست برنداشت و با غير اميرمؤمنان بيعت نكرد.

بعد از بيعت اجبارى مردم با خليفه اول، جمعى از مردان و زنان در خانه امير مؤمنان جمع شدند و از بيعت خوددارى كردند. در واقع اين خانه به پايگاه طرفداران اميرمؤمنان عليه‌السلام تبديل شد.

فضه نيز در اين جمع حضور داشت و علاوه بر خدمت به اهل بيت، با جراءت و شهامت در مقابل غاصبان ايستاد و با بينش سياسى قوى، به احتجاج پرداخت و ولايت على عليه‌السلام را براى آنان بازگو كرد. اين موضعگيرى هاى شديد سياسى از چنان صداقت و اهميتى برخوردار بود كه خليفه دوم در نامه اى كه به «معاويه بن ابى سفيان» نوشته است، از جرأت فضه و احتياج او سخن مى گويد و مى نويسد:

«اى پسر ابوسفيان! بدان كه با خالد بن وليد، قنفذ و عده اى از خواص ‍ اصحابم به در خانه فاطمه رفتيم و در را به شدت كوبيديم.

على، فاطمه، حسن، حسين، زينب، ام كلثوم و فضه در خانه بودند. فضه پشت در آمد و گفت: چه مى خواهى؟ گفتم: به على بگو، بيرون بيايد و با جانشين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بيعت كند؛ اما فضه ايستاد و به جاى رساندن پيام من، شروع به احتجاج با من كرد.

گفتم: برو به على بگو بيرون بيايد و گرنه وارد خانه خواهم شد، تا خود او را بيرون بكشم. فضه همچنان ايستاده بود و مانع من بود در همان لحظه صداى فاطمه عليها‌السلام را شنيديم كه مى گفت:

اى گمراهان تكذيب كننده! چه مى گوييد و چه مى خواهيد؟ اى عمر! از خدا پروا نمى كنى و داخل خانه من مى شوى؟ آيا با گروه شيطانى ات مرا مى ترسانى؟ حال آنكه گروه شيطان ضعيف است. واى بر تو!! اين چه جراءتى است كه بر خدا و رسول او يافته اى؟ مى خواهى نسل رسول خدا را در زمين قطع كنى و نور خدا را خاموش كنى؟...

به خدا قسم اى پسر خطاب! اگر ناشايست نمى دانستم كه بلا بى گناهان را نيز شامل شود، مى ديدى كه خدا را قسم مى دادم و او سريع الاجابه است. اى پدر؛ اى رسول خدا! اينگونه با دوستدار تو و ياور دختر تو رفتار مى كنند. (50)

در تمام اين مراحل فضه كنار فاطمه و نزديكترين فرد به او بود و در حوادثى كه لحظاتى بعد رخ مى داد، نيز فاطمه زهرا عليها‌السلام با مظلوميت تمام از او يارى خواست.

## دستم را بگير

هنوز سخنان فاطمه زهرا عليها‌السلام تمام نشده بود و فضه نگران و مضطرب در كنار حضرت، ايستاده بود تا دختر رسول خدا را آرام كند، اما به يك باره صداى گوش خراش شكسته شدن در منزل مولى على عليه‌السلام همه را وحشت زده كرد و لحظه اى بعد آنچه نبايد مى شد، اتفاق افتاد. ابن خطاب در ادامه نامه اش به معاويه، به اين فراز از واقعه دلخراش آن روز نيز اشاره مى كند و مى نويسد:

هيزم جمع كرده، در را آتش زدم. فاطمه عليها‌السلام پشت در مانع از ورودم شد... وقتى كشته هاى بدر و احد را، كه به دست على هلاك شده بودند، به ياد آوردم، بر افروختم و به يك باره لگدى محكم بر در خانه كوبيدم. در با صداى مهيبى باز شد. فاطمه پشت در بود، در را به گونه اى فشار دادم كه كودكش (محسن) سقط شد. فاطمه چنان ناليد كه گويى مدينه زير و رو شد و داد زد:

«آه يا فضه الى فخذينى فوالله لقد قل ما فى احشايى من حمل.» (51)

«آه اى فضه! به سويم بشتاب و مرا درياب. به خدا قسم كودكم كشته شد.» او به ديوار تكيه داد و من در را به عقب انداخته، داخل خانه شدم، فاطمه با آن حال روبرويم ايستاد تا مانع ورود من شود و من از روى چادر سيلى محكمى به گوشش كوبيدم.

آرى و از اين روز بود كه خاندان اهل بيت براى هميشه در تاريخ آينه مظلوميت شدند. مظلوميت هايى كه براى بسيارى از بزرگان نيز قابل تصور نبود و آنان گاه با ديده ترديد به اينگونه روايات مى نگرند.

سليم بن قيس هلالى نيز از اين افراد بود لذا به حضور سلمان فارسى رسيد و از سلمان پرسيد: آيا واقعا اين جماعت، بدون اجازه وارد خانه فاطمه شدند؟

سلمان فرمود: آرى!! به خدا قسم كه دختر پيامبر مقنعه نيز بر سر نداشت و استغاثه مى كرد: يا ابتاه! يا رسول الله! همين ديروز بود كه از ميان ما رفتى و فرياد زد يا فضه! به خدا قسم كه كودكم را كشتند». (52)

## محرم كوثر

فاطمه عليها‌السلام پس از رحلت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله، احساس تنهايى مى كرد و بى فايى مردم نسبت به توصيه هاى پيامبر او را به شدت آزرده خاطر ساخته بود. در اين شرايط بحرانى، فضه از معدود محرمان وى بود در اين باره امام صادق مى فرمود: اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود: وقتى از مرقد پيامبر برگشتيم، فاطمه ناله اى كرد.

به سويش رفتم و پرسيدم: از چه شكوه مى كنى؟ او از خوابى كه ديده بود، مرا آگاه كرد و گفت: وقتى وفات كردم، كسى جز ام سلمه، ام ايمن و فضه و از مردها دو پسرم و عباس، سلمان، عمار، مقداد، اباذر، و حذيفه مطلع نشوند، و فقط شب دفن شوم و محل قبرم را كسى نداند. (53)

بر اساس اين روايت محرمان واقعى اسرار اهل بيت در اين مقطع تاريخى روشن مى شود و در فضه نوبيه نيز يكى از آنهاست و اين مقام به دست فضه نيامد مگر به خاطر اينكه وى با وجود تمام خطرها در جبهه اقليت ماند و مونس و هم دم فاطمه شد. از اين روى دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله سخن دل خود را با او در ميان گذاشت.

## عشق به خدا

براى آشنايى با ميزان علاقه فضه به فاطمه همين بس كه بدانيم، تا نام حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام را مى بردند، اشك چشمانش را پر مى كرد و مرواريدوار بر گونه هايش جارى مى شد. نمونه بارز آن را در ملاقات ورقة بن عبدالله در مراسم حج با فضه به وضوح مى توان مشاهده كرد.

ورقة بن عبدالله در ملاقاتى با فضه از حال فاطمه زهرا عليها‌السلام در هنگام وفات سئوال كرد، خود مى گويد: «تا سخن مرا شنيد، چشمانش از اشك پر شد و گريست، آنگاه گفت: اى ورقة بن عبدالله! اندوه ساكن مرا به هيجان در آوردى و مصيبت و دردهاى دلم را كه در قلبم پوشيده بود، آشكار كردى. » (54)

او هميشه خود را با نام فضه كنيز فاطمه زهرا عليها‌السلام معرفى مى كرد و به اين وسيله نيز ارادت خود و اشتياقش را به فاطمه زهرا عليها‌السلام نشان مى داد. آنگاه كه ورقة بن عبدالله به وى گفت: گمان دارم از دوست داران اهل بيت عليهم‌السلام هستى، در پاسخ وى اينگونه سخن بر زبان جارى ساخت «انا فضه امه فاطمه زهرا بنت محمد المصطفى» صلى‌الله‌عليه‌وآله. من كنيز فاطمه زهرا عليها‌السلام دختر محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله هستم. (55) و آنگاه كه مى خواست از فاطمه زهرا عليها‌السلام يادى كند، با عنوان سرور و بزرگ ياد مى كرد و مى گفت:

«مولاتى الزهرا عليها‌السلام بانويم فاطمه زهرا عليها‌السلام (56). به هر روى فضه هميشه ميل قلبى خود و رضايت خاطرش از بانوى بزرگوار اسلام را ابراز مى داشت.

## روايت فراق تا شهادت

فضه نوبيه به اين دليل كه در كنار فاطمه زهرا عليها‌السلام بود و «مقام محرم» او را داشت و نيز به خاطر عشق و علاقه اش به دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از تمام قضاياى پشت پرده كه براى غصب ولايت صورت مى گرفت، آگاه بود. در حالى كه برخى از اصحاب به شدت در پس كسب مقام حكومت بودند «فضه نوبيه» مى ديد كه فاطمه عليها‌السلام با چشمان گريان از فراق پدر مى نالد و با ناله هاى جان سوزش از مظلوميتش شكوه مى كند.

ابن هشام مى نويسد: «ابوبكر به همراه ابن خطاب و ابو عبيده و گروهى از اصحاب سقيفه مى آمدند، در حالى كه به هيچ كس برخورد نمى كردند، مگر اينكه او را كتك مى زدند و جلو مى آوردند و دستش را مى گرفتند و روى دست ابوبكر مى گذاشتند و خواه ناخواه از او بيعت مى گرفتند. » (57)

فضه در راستاى همان روش تبليغى خود براى افشاى چهره غاصبان ولايت مظلوميتهاى فاطمه زهرا عليها‌السلام را از لحظه وفات پدر تا شهادتش، به تصوير كشيد. او در ملاقات با ورقة بن عبدالله ازدى مى گويد: «از اهل زمين، اصحاب و نزديكان و دوستان، كسى به اندازه مولايم فاطمه عليها‌السلام غمگين و گريان نبود. هر لحظه اندوهش تجديد مى شد و گريه اش افزونتر مى شد.

او هفت روز نشست. ناله اش خاموش نشد و رنجش آرامش نيافت. هر روز گريه اش بيشتر از روز قبل مى شد. وقتى روز هشتم شد، اندوهى، را كه پنهان ساخته بود، آشكار ساخت...

طاقت نياورد، بيرون آمد و فرياد زد. گويا از زبان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله سخن مى گفت. زنان رو به او كردند و پسران و دختران بيرون آمدند. مردم گريه مى كردند، ضجه مى كشيدند و از هر گوشه اى آمده بودند.

چراغ ها خاموش ‍ شد تا صورت هاى زنان ديده نشود، زنان گمان كردند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از قبر برخاسته است. مردم در دهشت و وحشت فرو رفتند و فاطمه عليها‌السلام ندا زد و ندبه كرد.

«اباه وا ابتاه وا صفياه وا محمداه وا اباالقاسماه وا ربيع الارامل و اليتامى من للقبلة و المصلى و من لا بنتك الوالهة الثكلى.» (58)

پدر، واى پدر، واى برگزيده خدا، واى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله، واى اباالقاسم واى بهار بيوه زنان و يتيمان چه كسى رو به قبله ايستد و نماز گذارد و چه كسى براى دختر مصيبت زده و حيران تو هست؟

آنگاه برگشت. از شدت گريه ديگر چيزى را نمى ديد. تا اينكه از قبر پدرش ‍ محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله دور شد. وقتى نگاهى به خانه كرد، يك سمتش به سوى مأذنه قرار گرفت. قدم هايش را كوتاه كرد و همچنان ناله بر مى آورد، تا اينكه بيهوش شد. زنان به سويش شتافتند و آب به صورتش پاشيدند تا به هوش ‍ آمد آنگاه گفت:

پدر جان قوتم و خويشتن دارى خود را از دست داده ام. دشمن مرا سرزنش ‍ مى كند. حزن و اندوه مرا مى كشد. پدر جان يكه و تنها باقى مانده و در كار خود سرگردانم. صدايم خاموش، پشتم شكسته، زندگيم در هم ريخته و روزگارم تيره شده است. پدر جان! پس از تو براى وحشتم مونسى نمى يابم و مانعى براى گريه ام و ياورى براى ضعفم پيدا نمى كنم.

آرى پدر بعد از تو نزول قرآن و محل هبوط جبرئيل و مكان ميكائيل از بين رفت. پدر جان! پس از تو روابط انسان ها دگرگون شد و درها به روى من بسته شد. پدر عزيز؛ من بعد از تو از دنيا نفرت دارم و تا زمانى كه نفسم برآيد، بر تو گريه خواهم كرد. پدر جان! شوق من نسبت به تو پايانى و اندوهم بعد از تو انجامى ندارد. فرياد اى پدر فرياد اى پروردگار جهانيان! (59)

فضه بعد از نقل تمام سخنان فاطمه زهرا عليها‌السلام مى گويد:

«فاطمه عليها‌السلام به خانه اش برگشت، شب و روز گريست و اشكش قطع نشد. بزرگان مدينه جمع شدند، به نزد على عليه‌السلام رفتند و گفتند: اى اباالحسن عليه‌السلام فاطمه عليها‌السلام شب و روز گريه مى كند و كسى از ما نيست كه شب را به راحتى به صبح برساند... از او بخواه يا شب گريه كند يا روز.

على عليه‌السلام به نزد فاطمه عليها‌السلام آمد، فاطمه عليها‌السلام با ديدن على عليه‌السلام آرام شد. على عليه‌السلام گفت: اى دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بزرگان مدينه از من خواسته اند تا از تو بخواهم يا شب گريه كنى يا روز، فاطمه عليها‌السلام فرمود: اى اباالحسن چقدر اندك است ماندن من در ميان مردم و چه قدر نزديك است پنهان شدن من از جمعشان. سوگند به خدا هرگز سكوت نخواهم كرد نه شب و نه روز گريه ام را تعطيل نمى كنم تا اينكه به پدرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بپيوندم. على عليه‌السلام فرمود: هر طور دوست دارى عمل كن. » (60)

فضه مى گويد: از آن پس على عليه‌السلام خانه اى براى فاطمه در بقيع ساخت كه «بيت الاحزان» ناميده مى شد. فاطمه عليها‌السلام با حسن و حسين عليهم‌السلام به آنجا مى رفت و بين قبرها گريان بود، وقتى شب از راه فرا مى رسيد، على عليه‌السلام مى آمد و او را به خانه مى برد. به همين صورت بود تا اينكه بيست و هفت روز گذشت و فاطمه عليها‌السلام مريض شد.

روز چهارشنبه كه على عليه‌السلام نماز ظهر را خواند، به سوى خانه روان شد. در راه از وخامت حال فاطمه آگاهى يافت، به سرعت خود را به او رساند و با وى سخن گفت. (61)

اى پسر عمو! مرگى را كه گريزى از آن نيست، يافته ام. من نمى دانم كه بعد از من براى ازدواج نكردن تحمل نخواهى داشت. اگر ازدواج كردى يك روز و شب را به فرزندان من و روز و شب ديگر را به او اختصاص بده. به صورتشان داد مزن كه آنها يتيم و غريب و شكسته هستند. ديروز پدر بزرگ و امروز مادرشان را از دست داده اند. واى بر مادر آنان كه اين دو را بكشند و به خشم آورند.

على عليه‌السلام پرسيد: اين خبر را از كجا مى دانى اى دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله. فاطمه عليها‌السلام در ضمن سخنانش فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را در خواب ديدم كه در قصرى از دُر سفيد است، وقتى مرا ديد، فرمود: به سويم بشتاب، عزيزم كه مشتاق تو هستم. گفتم: به خدا قسم كه اشتياق من براى رسيدن به شما بيشتر است.

فرمود: تو امشب نزد من هستى و او در آنچه وعده مى دهد، راستگو و عمل كننده است. فاذا اءنت قراءت يس فاعلم اءنى قد قضيت نحبى سوره ياسين را برايم بخوان و بدان كه از دنيا مى روم! پس مرا غسل بده و لباسم نگشاى كه من طاهره مطهره هستم و با تو نزديكترين اهلم بر من نماز بخوانند و شب مرا دفن كن كه به اين واقعه حبيب من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آگاهم ساخت... » (62)

## غسل مهتاب

بر اساس وصيت حضرت زهرا عليها‌السلام بايد مراسم تشييع، غسل و دفن به صورت مخفيانه صورت مى پذيرفت، اما فضه به عنوان محرم فاطمه زهرا عليها‌السلام و يكى از نزديكترين اشخاص به وى توفيق يافت در مراسم غسل و كفن آن بانوى دو سرا نيز شركت كند. در اين مراسم على عليه‌السلام از وى مانند فرزندان فاطمه عليها‌السلام دعوت كرد تا براى آخرين بار سيماى دختر پيامبر را به نظاره بنشينند.

فضه آن روز تلخ را از زبان على عليه‌السلام مى گويد: «به خدا قسم! كارش را به عهده گرفتم و با لباسش غسل دادم. به خدا او مبارك، طاهر و مطهر بود. آنگاه با باقى مانده حنوط پيامبر، حنوط كشيدم و كفنش كردم. وقتى خواستم رداء را ببندم، گفتم: اى ام كلثوم، اى زينب، اى فضه، اى حسن، اى حسين بشتابيد و از مادرتان بهره گيريد كه اين جدايى است و ديدار در بهشت است. (63)

آنگاه فضه خداحافظى تك تك اشخاص حاضر با فاطمه زهرا عليها‌السلام را شرح مى دهد و در آخر مى گويد: «على عليه‌السلام جنازه را به سوى قبر رسول خدا برد و گفت:

«السلام عليك يا رسول الله. السلام عليك يا حبيب الله. السلام عليك يا نور الله. السلام عليك يا صفوة الله. السلام عليك و التحية واصلة منى اليك و لديك و من ابنتك النازلة عليك بفنائك و ان الوديعة قد استردت و الرهنة قد اخذت. فوا حزناه على الرسول ثم من بعده على البتول و لقد اسودت على الغبراء و بعدت عنى الخضراء فوا حزناه ثم وا اسفاه.» با اهل و اصحاب و موالى و دوستداران و طايفه اى از مهاجران و انصار آنگاه بر حضرت نماز خواند وقتى او را در قبر گذاشت و سنگ لحد بر آن نهاد اين اشعار را خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ارى علل الدنيا على كثيرة  |  | و صاحبها حتى الممات عليل  |
| لكل اجتماع من خليلين  |  | و ان بقائى عندكم لقليل  |
| و ان افتقادى فاطما بعد احمد  |  | دليل على اءن لايدوم خليل (64)  |

مى بينم كه ناگوارى هاى دنيا نسبت به من زياد شده است و تا هنگام مرگ صاحبش را رها نمى كند.

هر اجتماعى از دوستان روزى از هم جدايى مى شوند و من هم مدت كوتاهى نزد شما هستم.

و رحلت فاطمه عليها‌السلام بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله دليل بر اين است كه دوستى دوام ندارد.

بخش چهارم: تا عصر سرخ

## خانواده و فرزندان

بعد از شهادت حضرت زهرا عليها‌السلام فشارهاى سياسى قدرت حاكم براى از بين بردن نفوذ و مقاومت اهل بيت عليهم‌السلام و اقليت طرفدار آنان، فزونى يافت. هر دو ستون بر پا دارنده خيمه اسلام (پيامبر و فاطمه) فرو ريختند و اميرمؤمنان با يارانى انگشت شمار، در معرض خباثت ها و دشمنى ها واقع شد.

فضه، همراه هميشگى خاندان پاكان با «زبرا» (65) ديگر خادمه ى حضرت اميرمؤمنان عليه‌السلام در اين دوره غريب و در اين برهه ى حساس نزد اميرمؤمنان عليه‌السلام بودند و از كودكان فاطمه عليها‌السلام سرپرستى مى كردند. در همين دوران به تشويق على عليه‌السلام فضه براى تشكيل زندگى مشترك آماده شد و سرانجام با راهنمايى هاى على عليه‌السلام با «ابوثعلبه» كه او هم از اهالى حبشه بود، ازدواج كرد. اين خبر را در تاريخ چنين مى خوانيم: «فاطمه زهرا عليها‌السلام جاريه اى داشت به نام فضه و بعد از ايشان به اميرمؤمنان اختصاص يافت و توسط آن بزرگوار به ابوثعلبه ى حبشى تزويج شد.» (66)

ازدواج وى با ابو ثعلبه بعد از شهادت فاطمه زهرا عليها‌السلام بود و حاصل آن براى فضه و ابو ثعلبه تولد يك پسر بود. اين پيوند به زودى از هم گسست و بلاى زمانه به زودى فضه و تنها فرزندش را در غم وفات پدر فرو برد. بعد از آن بار ديگر به راهنمايى على عليه‌السلام با مردى به نام «سليك غطفان» ازدواج كرد. در برخى كتب (67) از وى به نام (مليك) ياد شده است. در همين حين يگانه فرزند فضه از ابوثعلبه نيز وفات يافت. (68)

يكى از نويسندگان بر خلاف ديگران مدعى است كه زمان ازدواج فضه نوبيه، به دوره حيات فاطمه زهرا عليها‌السلام بر مى گردد. او مى نويسد: «ابو ثعلبه از دنيا رفت، فاطمه از فضه دلجويى كرد و او را با خود مأنوس كرد تا خود از دار جهان رحلت كرد. فضه بعد از وفات فاطمه عليها‌السلام با مردى به نام «سليك» ازدواج كرد.» (69)

ولى به نظر مى آيد دليلى براى اثبات اين ادعا وجود ندارد و هيچ مدركى نمى توان در تاءييد آن ارائه كرد.

در اغلب كتب تاريخى نامى از فرزندان سليك به ميان نيامده است. از اين روى برخى احتمال داده اند فرزندان فضه از شخصى ديگر باشند، زيرا در موارد فراوانى نام دختر، پسران و نوه هاى فضه در حافظه تاريخ ضبط شده است كه معلوم مى سازد شوهرى غير از اين دو نيز داشته است. البته برخى بر اين عقيده اند كه اين فرزندان متعلق به شوهر دوم، يعنى؛ سليك هستند. (70)

در هر صورت فضه فرزندانى داشت كه براى هميشه موجب سرافرازى مادرشان بودند؛ دختران و پسران شيعى و متعهد كه مانند مادر بزرگوارشان؛ كمالاتى چون: (حفظ قرآن و اجابت دعا و صفاى باطن و زهد و تقوى الهى) را به ارث بردند. «مسكه» نام دختر او است كه علامه مجلسى به آن اشاره كرده است و «شهره» نوه اش است و مؤلف رياحين الشريعة از او نام مى برد. (71)

هر چند از مسكه اطلاع چندانى در حافظه تاريخ نمانده است ولى فضل و كمال فرزندش؛ شهره و حافظ قرآن بودنش، در ذهن تاريخ جاويدان مانده است.

علامه مجلسى در روايتى از اسامى داوود، محمد، يحيى و عيسى به عنوان فرزندان فضه نام مى برد درباره ميزان صحت اين روايت ذبيح الله محلاتى مى نويسد: «مرحوم مجلسى مدرك اين خبر را از دو نفر مشيخه اهل سلوك و عرفان حكايت مى كند كه بهتر از روات كثير الرواية غير ضابط است. » (72)

فضه با وجود تمام درگيريهاى سياسى و خدمتگزارى افتخارآميز در خانه امامت، هرگز شانه از مسؤ ليت پرورش فرزندانى فرزانه خالى نكرد. او چنان به تربيت فرزندانش همت گمارد كه نسل بعد از نسل كمال مادر را صاحب شدند.

آنان يا حافظ مستجاب الدعوة بودند و يا به مقامات والايى در عفاف، تقوا و تقرب نزد خداى تعالى دست يافته بودند. تا آنجا كه مورخان، از آنان، به عنوان الگوهايى عملى براى آيندگان نام برده اند. آنچه در زير مى خوانيد، نمونه اى است از كمالاتى كه فرزندان فضه توانستند نصيب خود سازد و مانند مادرشان به مقام اجابت دعا برسد.

## به سوى خانه دوست

مالك دينار مى گويد: هنگام حج، (در مسير مكه) بانويى را سوار بر چهارپايى لاغر ديدم كه به آرامى راه مى پيمود. حيوانى بسيار لاغر بود و معلوم نبود كه بتواند مسافر خود را در چنين بيابان و مسيرى طولانى به مقصد برساند. مردم او را از رفتن با اين چهار پاى نحيف باز مى داشتند ولى او به ادامه مسير اصرار داشت. تا اينكه وسط بيابان، چهارپا از رفتن بازماند. آن بانو پياده شد و لحظه اى بعد سر به سوى آسمان برداشت و اينگونه با خداى خود نجوا كرد:

«لا فى بيتى تركتنى و لا الى بيتك حملتنى، فوعزتك و جلالك لو فعل بى هذا غيرك لما شكوته الا اليك.» (73)

نه مرا به خانه ام گذاشتى و نه به خانه ات رساندى. به عزت و جلال تو سوگند اگر جز تو كسى با من اين گونه رفتار مى كرد، نزد تو شكايت مى آوردم.

من شگفت زده نجواى او را شاهد بودم كه لحظه اى بعد صداى پايى مرا به خود آورد. چشمم را به سويى كه صدا مى آمد، برگرداندم، ديدم مردى سوار بر شتر با عجله به سوى ما مى آيد. تا چشم روى هم گذاشتم، او خود را به ما رساند و از آن بانو خواست تا سوار شتر شود. وقتى سوار شد، در يك چشم بر هم زدن آن ها از مقابل ديدگانم ناپديد شدند.

وقتى به محل طواف رسيدم، خود را آماده انجام مراسم كردم. ناگهان چشمم به همان بانو افتاد، در حال طواف بود. خود را به او رساندم و بى مقدمه او را قسم دادم كه بگوييد شما كيستيد؟ او نيز در جمله اى كوتاه گفت: من «شهره» دختر مسكه و نوه فضه، خادمه حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام هستم. (74)

## مقام علمى فضه

فضه علم سرشار و قدرت يادگيرى بسيارى داشت و اين استعداد بود كه او را براى كسب فضايل و كمالات علمى از اهل بيت عليهم‌السلام آماده مى ساخت. از اين روى توانست به درجات والايى از پيروى و همراهى عترت و در كنار آن كسب برترى هاى اعتقادى و علمى دست يابد.

آنچه فضه را از ديگران متمايز مى كند و از وى بانويى شاخص مى سازد، اين است كه وى ظرفيت وجودى (قدرت يادگيرى پذيرش حق، خستگى ناپذيرى، حافظه قوى، قدرت خطابه و...) خود را در راه دفاع از اهل بيت عليهم‌السلام به كار برد و در آن خاندان ذوب شد.

فضه از امتيازهاى علمى خود براى دفاع از اهل بيت عليهم‌السلام سود مى برد و به انتقادهاى علمى از دستگاه جاهل عصرش مى پرداخت و آن ها را غاصب حق اهل بيت عليهم‌السلام مى دانست.

چنانكه امام صادق عليه‌السلام درباره شجاعت به ماجرايى اشاره مى كند: كه مبين بحث فكرى بين فضه و عمر بوده است و فضه جواب قاطعى به عمر مى دهد كه عمر در جواب استدلال منطقى و محكم فضه وامانده و حيرت زده چنين مى گويد: «شعرة من آل ابى طالب افقه من عدیيك» تار مو از خانواده ابيطالب از قبيله عدى فقيه تر است.

بى گمان عظمت اين گفتار آن گاه روشن شود كه بدانيم طايفه عدى در فقاهت سرآمد روزگار خويش و ضرب المثل فقاهت بودند.

اين برخورد، به يقين تنها رويدادى نيست كه براى فضه روى داده است.

رويدادى كه سراسر گوياى به مبارزه طلبيدن خليفه و تعمد در نشان دادن عجز او است؛ چه آن جا كه تشخيص دليل شكايت را به عهده خليفه مى گذارد و چه آن جا كه وى را به باد انتقاد مى گيرد و مى گويد: بر حذر باش كه مذاهب تو را گمراه نكند. فضه بانويى بود كه علم و دانايى اش زبانزد عام و خاص بود.

## حافظ قرآن

نبوغ درخشان فضه در عرصه اى ديگر نيز از وى بانويى اسوه ساخت. حفظ قرآن و استفاده از آن گوياى آگاهى فضه از معارف قرآنى بود خصوصا كه او در مكتب اهل بيت عليهم‌السلام پرورش يافت و مى توانست از آيات الهى براى استشهاد در مقابل حاكمان و نشر فرهنگ اهل بيت عليهم‌السلام سود برد.

«ابوالقاسم قشيرى» از جمله اشخاصى است كه با فضه نوبيه ملاقات كرد و تحت تأثیر قدرت شگفت انگيز حافظه او قرار گرفت. وى كه هر چه مى گفت، جواب خود را با آيات الهى از زبان بانويى گمنام مى شنيد، به دقت، محتواى گفتگوى خود با فضه را به خاطر سپرد و آن را به يادگار گذاشت.

در منابع گوناگون شيعى و سنى از جمله «بحارالانوار و الدرالمنثور» مورد اشاره قرار گرفته است:

وى از آن رويداد تاريخى اين گونه ياد مى كند:

روزى در بيابان از قافله عقب افتادم و به ناچار تنها مسير را ادامه دادم. در بين راه بانويى را ديدم كه او نيز از قافله اش عقب افتاده بود، از او پرسيدم: شما كيستيد؟

گفت: (وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) (75) (بگو به سلامت كه بزودى آگاه مى شوند.)

سلام كردم و دوباره پرسيدم: در اين بيابان چه مى كنيد؟

- (مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ) (76) (هر كس را خدا هدايت كند، گمراه كننده اى برايش نخواهد بود.)

از آدميان هستى يا از طايفه جن مى باشى؟

- (يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ) (77) (اى فرزندان آدم زيورهاى خود را در مقام عبادت به خود برگيريد)

- از كجا مى آيى؟

- (يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) (78) «آن مردم از مكانى دور دعوت مى شوند.»

- به كجا مى روى؟

- (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا) (79) «براى خدا، حج خانه (كعبه) بر عهده مردم است هر كه توانايى رسيدن به آنجا را داشته باشد.»

- چند روز است از خانه و كاشانه ات بيرون آمده اى؟

- (وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) (80) «خداوند آسمان ها و زمين را در شش روز آفريد.»

متوجه شدم شش روز است كه در راه مى باشد.

- غذاى تو چيست، توشه ات كدام است؟

- (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ) (81) «پيامبران را بدون بدن قرار نداديم تا به غذا نياز نداشته باشند.»

فهميدم كه غذايش تمام شده است، پس آنچه داشتم، تقديم كردم و او تناول كرد. آن گاه به او گفتم: در راه رفتن كمى عجله كنيد تا به كاروان برسيم.

گفت: (لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفسًا إِلّا وُسعَها). (82) «خداوند شخصى را مكلف نمى كند؛ مگر به مقدار توانش.»

- گفتم: بيا بر پشت من روى حيوان بنشين.

گفت: (لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (83) (اگر در آسمان و زمين به جز خداوند، خدايى وجود داشت، فساد در آسمان و زمين رخ مى داد.)

پياده شدم و او را سوار كردم او گفت: «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا» (84) (شكر خداى را كه اين را به اختيار ما در آورد.)

من زمام شتر را گرفته بودم و هم چنان راه مى رفتم تا اين كه سياهى قافله از دور پيدا شد و ما ساعتى بعد خود را به قافله رسانيدم. از او پرسيدم كه آيا در ميان كاروانيان آشنايى دارى؟

گفت: (یا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) (85) (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلا رَسُولٌ) (86) (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ) (87) (يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ) (88) «اى داود ما تو را جانشين در زمين قرار داديم و محمد نيست؛ مگر پيامبرى، اى يحيى كتاب را بگير، اى موسى من خدا هستم.»

فهميدم كه او چهار فرزند دارد به ميان كاروان رفتم و اين چهار نام را با صداى بلند تكرار كردم، اندكى بعد چهار جوان به سوى من آمدند و با ديدن مادر به سوى او رفتند.

از او پرسيدم: اين ها چه كسانى هستند؟

گفت: (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (89) «مال و فرزندان زينت زندگى دنيايى اند.»

به آن ها رو كرد و گفت: (قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ.) (90)

«اى پدر اين مرد را به خدمت اجير كن؛ زيرا بهترين كسى كه بايد به خدمت برگزيد، كسى است كه امين و توانا باشد.»

و آن ها كه متوجه منظور مادر شده بودند، به من هديه هايى دادند.

آن بانو بار ديگر به فرزندانش گفت: (وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ) (91) «خدا براى هر كه بخواهد، بيفزايد»

و به اين ترتيب آن جوانان بر هديه هايشان افزودند.

من كه از اين همه پاسخ ‌گويى و تسلط به آيات الهى شگفت زده شده بودم، از آنان پرسيدم: اين بانو كيست كه چنين آيات الهى را حفظ كرده است و به موقع از آن استفاده مى كند؟ گفتند: اين مادر ما؛ فضه، خادمه حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام است و بيست سال است كه با قرآن سخن مى گويد. (92)

هر چند حفظ قرآن و استفاده مناسب از آن در مسايل روزمره خود امتياز بزرگى است اما برخى سابقه مبارزاتى فضه را در حفظ قرآن، دخيل مى دانند و معتقدند از آن روز كه خليفه در مقابل پيامبر به پا خاست و مانع از نوشتن وصيت شد و گفت: كتاب خدا ما را كافى است، توسط خليفه و عوامل وى از نشر احاديث و سخنان معصومان خصوصا على عليه‌السلام به شدت ممانعت به عمل آمد. به اين ترتيب زمينه هاى مهجور ماندن اهل بيت عليهم‌السلام و احاديث و حقايق دينى كه آن ها بيان مى كردند، به وجود آمد.

به اين ترتيب بعد از وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عموم مردم از منبع جوشان اهل بيت محروم شدند و جامعه اى به وجود آمد كه قرآن ظاهرى پايه فكرى اش و حاكمان، تنها مفسرين آن شدند. در راستاى همين سياست مفسران مستقل نيز به طور محسوس از سوى خلفا تحت فشار بودند تا از حريم ظاهرى قرآن تجاوز نكنند و به سيره و سخن حضرت على عليه‌السلام اشاره ننمايند.

فضه در چنين فضايى تصميم گرفت از تمام امكانات و توان وجودى خود سود برد كه سخن گفتن با آيات الهى و اشاره به آرمان هاى اهل بيت در قالب آيات الهى يكى از آن ها بود. با استشهاد به قرآن جلوى هر نوع اعتراض ‍ حاكمان و عوامل آن ها گرفته شد و او آزادانه به نشر فرهنگ اهل بيت عليهم‌السلام پرداخت.

يكى از نويسندگان با توجه به همين تحليل مى نويسد: «فضه يكى از زنان تاريخى است كه حافظ قرآن و سرشار از علوم اهل بيت عليهم‌السلام بود. در هر باب به آيات و احاديث استشهاد مى كرد. وقتى ديد مردم روايات وارده را در باب سفارش اهل بيت عليهم‌السلام و ساير حقايق دين پشت سر انداختند، تصميم گرفت جز به آيات قرآن استشهاد نكند. پس از وفات دختر پيامبر اين تصميم به صورتى درآمد كه گفتند بيست سال بر او گذشت و جز به كلام خدا سخن نگفت.» (93)

البته منظور تداوم در ارائه جواب هاى قرآنى در طى بيست سال است و به طور قطع وى در جايگاه هاى خاص به پاسخ ‌گويى با قرآن مى پرداخت و در موارد ديگر به غير قرآن سخن مى گفت از جمله آن گونه كه در نقل اخبار مربوط به شهادت فاطمه زهرا عليها‌السلام ثبت شده است، كه وى با ذكر حديثى طولانى وقايع آن روز را حتى در ضمن اشعارى شرح مى دهد. در روايت فوق نيز هر چند اشاره اى به موضع گيرى فضه در قبال اهل بيت عليهم‌السلام نشده است، ولى نقل آن حداقل گوياى وجود چنين استعدادى است كه به طور قطع در مواضع لازم مى توانست به نفع اهل بيت عليهم‌السلام از آن سود ببرد.

## تحقيق پيرامون روايت زن گمنام

برخى از نويسندگان بر اساس روايت ديگرى سعى دارند، فضه را از اين افتخار محروم كنند؛ آنان روايتى از «عبدالله بن مبارك» نقل مى كنند كه از زنى گمنام نام برده است. آن حكايت چنين است:

عبدالله بن مبارك گفت: براى تشرف به بيت الله الحرام و زيارت قبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از خانه خارج شدم. در راه به سياهى اى برخوردم، ديدم زنى است كه لباسى پشمى به تن دارد گفتم: السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

گفت: (سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبّ رَحِیم.)

- خداوند بر تو رحمت آورد، اين جا چه مى كنى؟

- (مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلا هادِيَ لَهُ.)

- كجا مى روى؟

- (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي)

- از كى در اين جا هستى؟

- (ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا)

- همراهت غذايى نمى بينم.

- (هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ)

- با چه وضو مى سازى؟

- (فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا)

- من غذا دارم، ميل داريد؟

- (أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ)

- در سفر افطار كردن مباح است.

- (وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ)

- چرا مثل من سخن نمى گويى؟

- (مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)

- كيستى و از كدام طايفه اى؟

- (وَلا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا)

گفتم: خطا كردم، مرا حلال كنيد.

- (لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ)

- مى خواهى بر شتر من سوار شوى تا به قافله حج برسى؟

- (وَما تَفعَلوا مِن خَيرٍ يَعلَمهُ اللَّهُ)

شتر را خواباندم و گفتم سوار شو.

- (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ)

چشم خود را بستم تا سوار شود، هنگام سوار شدن گوشه لباسش پاره شد گفت.

- (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ)

- جلوتر رفتم تا شتر را بگيرم.

- (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ)

شتر را سخت گرفتم و گفتم سوار شو. وقتى سوار شد.

- «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَما کنّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ»

مهار شتر را گرفتم و نهيب زدم تا شتر تند برود.

گفت: (وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ)

من راه افتادم و در بين راه با خود شعر مى خواندم.

گفت: (فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ)

گفتم: خداوند به تو عنايت كرده، لقد اوتيت خيرا كثيرا.

گفت: (وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ)

قسمتى از راه را پيموده بوديم كه پرسيدم آيا شوهر دارى؟

گفت: (لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ)

من ديگر با او سخنى نگفتم، تا اينكه به قافله رسيدم. پرسيدم: در اين قافله كسى را دارى؟

گفت: (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)

دانستم فرزندانى دارد، گفتم آن ها در حج چه مى كنند؟

گفت: (وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ)

دانستم كه راهنمايان قافله اند. پرسيدم: در اين خيمه ها كسى دارى؟ گفت: «اِتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً وَ كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيماً (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ)»

من اين اسم ها را صدا زدم و جوانانى آمدند.

گفت: «فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ»

يكى از آنها رفت و غذايى آورد و جلوى من به زمين گذاشت.

گفت: (كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الأيَّامِ الْخَالِيَةِ)

گفتم اين غذا بر من حرام است تا نگوييد اين زن كيست، گفتند او مادر ماست كه چهل سال است به جز قرآن سخن نمى گويد.

اين روايت بدون ذكر سند در كتاب «زنان پيامبر» عماد زاده نقل شده است و به دلايل مختلف از جمله فاصله زمانى (40 سال) معلوم مى شود اگر سنديت داشته باشد مربوط به بانويى ديگر است.

عمادزاده در اين باره مى نويسد: اين حكايت غير از حكايت فضه است و ظاهرا از خاندان فضه بوده است كه سمت خاندان و فاميل خود را حفظ كرده است و به قرآن ماءنوس گرديده و به آيات قرآن سخن مى گفتند و در كتب اهل سنت اين حكايت را نقل كرده اند كه نمونه يك متقيه را نشان مى دهد. (94)

## نمونه عينى

باور اين رويداد به ظاهر سخت مى نمايد و اين كه زنى بتواند، اين گونه و با تسلط شگفت انگيز آيات الهى را در جاى مورد نظر به كار برد، اعجاز گونه مى نمايد اما نمونه اى جالب و ملموس از اين اشخاص را ما در زمان خود مى شناسيم، محمد حسين طباطبايى، حافظ خردسالى كه اعجاب مسلمانان جهان را برانگيخته، در حال حاضر فقط هفت سال دارد، وى با آيات الهى به سخت ترين سؤال هاى روزمره پاسخ مى گويد. آنچه اينك مى خوانيم ملاقاتى است كه حجة الاسلام و المسلمين محسن قرائتى در سفر حج با ايشان داشته است، او مى گويد:

به محمد حسين گفتم: بفرما داخل.

گفت: (ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ). (95)

سئوال شد، غذا هست غذاى ديگرى هم ميل دارد؟

گفت: (لَن نَّصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ) (96)

رئيس حج به او گفت: ما شما را به صورت رايگان به مكه مى آوريم، يك عمره هم مى آوريم. چيزى ديگرى از ما مى خواهى؟

گفت: (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ) (97).

پرسيدم: آيا دوست دارى بازى كنى؟

گفت: (وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا) (98)

گفتم: چطور بچه به اين كوچكى به اين مقام رسيده؟

گفت: (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ) (99)

گفتم: مى توانى از يك تا 10 بشمارى؟ گفت: 1و2- (إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنى وَ فُرادى) (100) 3- (بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ) (101) 4- (إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ) (102) 5- (بِخَمْسَةِ آلَافٍ) (103) 6- (فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) (104) 7- (سَبْعَ لَيالٍ) (105) 8- (ثَمانِیَةَ أَیّام) (106) 9- (تِسْعَةُ رَهْطٍ) (107) 10- (تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ) (108).

در جايى از شخصى پرسيدند، شهر شما چقدر جمعيت دارد، شخصى گفت: صد هزار يا بيشتر محمد حسين (علم الهدى) گفت: (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) (109).

يكى از علما آيه اى از قرآن را غلط خواند، يك حرفش را كم و زياد كرد، كه ببيند او مى فهمد يا نه؟ علم الهدى گفت: (يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ) (110).

دو مرتبه خواند و باز يك آيه غلط خواند گفت: (إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ) (111).

كمى بعد آن شخص، باز آيه اى غلط خواند، گفت: (إِنْ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ) (112).

گفتم: پدرت تا حالا دعوايت كرده؟ گفت: (وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ) (113).

گفتم: بچه هاى كوچه اذيتت نمى كنند؟ گفت: (فَبِئْسَ الْقَرِينُ) (114).

فيلمبردارى مى كردند، نوار تمام شد گفت: (تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ) (115).

گفتم: پسر مرا گيج كردى، گفت: (وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ) (116).

## تبليغ ولايت در ايام حج

هر چند اطلاعى قطعى درباره زمان مسافرت حج فضه به مكه مكرمه در دست نيست اما از قراينى كه در متن اخبار نقل شده است، به طور مسلم اين مسافرت بعد از شهادت حضرت زهرا عليها‌السلام و قبل از حكومت اميرمؤمنان بوده است، يعنى؛ بحرانى ترين زمان سياسى براى اهل بيت عليهم‌السلام. در اين دوره، غاصبان ولايت، وارونه جلوه دادن حقايق را سرمايه تداوم حكومت خود قرار دادند و با زر و زور و تزوير مخالفان را سركوب كردند.

در اين فضاى حزن آلود، فضه پرورش يافته مكتب فاطمه كه داغ شهادت حضرت زهرا عليها‌السلام آرامش را از او گرفته بود به دنبال فرصتى مى گشت تا حقايق را بازگويد و مظلوميت اميرمؤمنان را شرح كند.

ايام حج بهترين فرصت ممكن براى اين هدف بود؛ از مسلمانان هر منطقه و طايفه اى نمايندگان در اين ايام در مكه حاضر مى شدند و بدون فشارهاى حكومتى و با وجود آزادى نسبى به تبادل اطلاعات مربوط به سرزمين هاى اسلامى مى پرداختند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز براى معرفى اميرمؤمنان عليه‌السلام از اين كنگره عظيم، استفاده كرده بود. اين بار فضه فرصت به دست آمده را غنيمت شمرد. او محل حج را به صحنه باشكوه اعلام حمايت از ولايت اميرمؤمنان عليه‌السلام تبديل كرد و به افشاى جنايات بنى اميه پرداخت.

بر اساس آنچه مورخان نقل كرده اند، فضه از نبوغ سرشار خود در بلاغت به نحو كامل سود برد به اندازه اى كه بلاغت و شيوايى گفتار و تسلط به خطابه، توجه حاجيان را به خود جلب كرد. ورقة بن عبدالله يكى از حاجيانى بود كه تحت تأثیر خطابه و سخنرانى افشاگرانه فضه قرار گرفت و بعدها اعلام حمايت فضه از ولايت اميرمؤمنان عليه‌السلام را اين گونه توضيح داد:

براى حج و به اميد ثواب الهى راهى بيت الله الحرام شدم. در حالى كه طواف مى كردم، متوجه بانويى گندم گون نمكين و خوش كلام شدم كه با فصاحت گفتار فرياد كرد:

«رب البيت الحرام و الحفظة الكرام و زمزم و المقام و المشاعر العظام و رب محمد خير الانام صلى‌الله‌عليه‌وآله البررة الكرام ان تحشرنى مع ساداتى الطاهرين و ابنائهم العز المحجلين الميامين اءلا فاشهدوا يا جماعة الحجاج و المعتمرين ان موالى خيرة الاخيار و صفوة الابرار الذين على قدرهم على الاقدار» (117)

اى خداى بيت الحرام و حافظان گرامى و پروردگار زمزم و مقام و مشاعر بزرگ و پروردگار محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله كه بهترين آفريده هاست... مرا با سروران پاك ائمه عليهم‌السلام و فرزندان آنها كه از سپيد چهره گان مبارك هستند، محشور نماى. اى جماعت حاجيان!! آگاه باشيد كه سروران من از بهترين خوبان و نيكوكارانند. كسانى كه عظمتشان از همه والاتر است...

تعاريفى كه فضه از سروران خود بيان مى كرد، به گونه اى بود كه تنها با مشخصات اهل بيت عليهم‌السلام مطابقت داشت. از اين روى «ورقة بن عبدالله» نيز مانند حاجيان ديگر متوجه شد كه وى از طرفداران اهل بيت عليهم‌السلام و دوست داران اميرمؤمنان عليه‌السلام است. جلوتر رفت و گفت: گمان مى كنم از دوست داران اهل بيت عليهم‌السلام هستى؟

فضه پاسخ داد: آرى؛ گفت خود را معرفى كن.

فضه گفت: من خدمتگزار فاطمه زهرا عليها‌السلام دختر محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله هستم. كه خداوند بر پدر و شوهر و فرزندانش درود فرستد.

آن گاه، ورقه بن عبدالله، فرصتى خواست تا سئوالاتش را از وى بپرسيد. آنچه اينك از اين گفتگوى افشاگرانه و تأثیر برانگيز در كتب تاريخى ضبط شده است، بازگو كننده دوران سخت رحلت پيامبر تا شهادت حضرت زهرا عليها‌السلام است.

فضه تمام لحظات را به خاطر سپرده بود و از اين روى بعيد به نظر نمى رسد كه تمام اخبار حتى اشعارى كه از فاطمه زهرا عليها‌السلام هنگام رحلت پدر بر زبان جارى مى كرد، نقل مستقيم باشد. بخشى از آنچه در اين گفتگو مطرح شد اين چنين است: على عليه‌السلام وقتى فاطمه عليها‌السلام را در قبر گذاشت و سنگ هاى لحد را چيد، اين چنين سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ارى علل الدنيا على كثيرة  |  | و صاحبها حتى الممات عليل  |
| لكل اجتماع من خليلين  |  | و ان بقائى عندكم لقليل  |
| و ان افتقادى فاطما بعد احمد  |  | دليل على اءن لايدوم خليل  |

مى بينم كه ناگوارى هاى دنيا نسبت به من زياد شده است و تا لحظه مرگ، اين ناگوارى ها همراه من است.

هر اجتماعى از دوستان روزى جدا مى شوند و بقاى من نزد شما كم است.

و همانا رفتن فاطمه عليها‌السلام بعد از احمد صلى‌الله‌عليه‌وآله گوياى اين است كه دوستى دوام ندارد.

علامه مجلسى وقتى اين روايت را از ورقة بن عبدالله نقل مى كند مى نويسد: در برخى از كتاب ها خبرى درباره وفات حضرت زهرا يافتم كه دوست داشتم نقل كنم، هر چند مدرك اصلى را كه به آن ارجاع داده اند، نيافتم. (118)

با اين حال حديث طولانى مورد توجه محققان اخير نيز قرار گرفته است و آنان خبر علامه مجلسى از ورقة بن عبدالله ازدى را نقل كرده اند. (119)

دليل عمده اى كه مى توان بر سفر حج فضه از شهادت اميرمؤمنان عليه‌السلام ارائه كرد؛ اين است كه: عبدالله ازدى فقط از شهادت حضرت فاطمه عليها‌السلام سؤال كرده است، ولى از احوالات امام على عليه‌السلام سخنى به ميان نياورده است. از اين روى نقل حديث مربوط به دورانى خواهد بود كه اميرمؤمنان عليه‌السلام زنده بود.

بخش پنجم: با كاروان شام

## هجرت در عصر شب زدگان

سفر با شكوه حج به پايان رسيد و فضه كه با صداى رسايش اسرار سال هاى ظلم و ستم به اهل بيت عليهم‌السلام را در مراسم حج افشا كرده بود، به سوى شهر و ديار خود بازگشت. او در شهر خود همچنان يكى از علم داران سپاه حق و جناح اقليت بود و در خط اهل بيت عليهم‌السلام باقى ماند.

در طول اين دوران بى گمان ارتباط فضه با دختر اميرمؤمنان، يعنى زينب كبرى عليها‌السلام به اندازه اى نزديك بود كه توانست وى را همچنان همراه اهل بيت عليهم‌السلام نگه دارد. فضه بعد از شهادت حضرت فاطمه عليها‌السلام دوران خلفاى سه گانه را پشت سر گذاشت و در اين وقت با زنانى چون «زبرا» و «اسماء بنت عميس» كه همگى براى مكتب تشيع جان فشانى مى كردند، رفت و آمد داشت.

بعد از صلح امام حسن عليه‌السلام ممالك اسلامى تحت سيطره معاويه قرار گرفت. وى در اين دوره، مقدارى از حكومت ننگينش را پشت سر گذاشته و با نيرنگ، فريب، ظلم و تجاوز پايه هاى حكومتش را استوار ساخته بود. خود صريحا مى گفت: به خدا قسم نه براى نماز، روزه، حج و زكات، با شما جنگيدم كه شما خود همه اين ها را به جاى مى آورديد. من براى حكومت با شما جنگيدم و خدا آن را به من داد؛ هر چند شما خوش نمى داشتيد، هر پيمانى كه با حسن بن على داشتم، زير پا مى گذارم و به هيچ يك عمل نخواهم كرد. (120)

وقتى معاويه احساس كرد مرگش نزديك است، فرزندش، يزيد را به جانشينى برگزيد و پايه حكومت موروثى در جهان اسلام را بنا گذاشت. يزيد از زنى زناكار به نام (ميسون) دختر بجدل كلبى، در سال 25 - 26 ق. به دنيا آمد. و بعد از تولد در بين دايى ها و خويشان مادرش از قبيله بنى كلاب در روستاهاى شام بزرگ شد.

او چهره اى سبز و آبله گون و پر مو داشت. شراب خوارى (121) و سگ بازى از خصوصيات خانوادگيش بود و همانند پدرش غدار و هتاك بود و از ريختن خون مردم لذت مى برد و هم نشينان او سگ و بوزينه بودند.

در چنين عصرى كه شب زدگان حكومت بر مسلمين را غصب كرده بودند، حسين بن على عليه‌السلام چاره اى جز جهاد نديد. در سال شصت هجرى در مقابل اين همه انحراف كه مى رفت، ريشه اسلام را بخشكاند، قد علم كرد.

فضه و فرزندانش كه بر اين اوضاع اسفناك تأسف مى خوردند، سرانجام با اعلام قيام حسين بن على عليه‌السلام، جانى تازه گرفتند. آن روز خاندان اهل بيت همگى آماده بودند تا با ايثار جان، حسين بن على عليه‌السلام را همراهى كنند و در اين ميان فضه و فرزندانش را به دور خود جمع كرد، و قصه روزهايى را كه در كنار رسول خدا بود، برايشان باز گفت؛ آن روزهاى جاودانه اى كه اسلام با تمام جلالش، بر جهان حكومت مى كرد و تدبير عالم اسلام در خانه گلى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ترسيم مى شد و اما اينك؛ كسانى به نام اسلام سلطنت مى كنند كه بويى از دين نبوى به مشامشان نخورده است.

اين ياور زهرا عليها‌السلام خود را به نزد زينب كبرى عليها‌السلام رساند و براى هر نوع همراهى اعلام آمادگى كرد و گفت: حتى از فداى جان خود نيز دريغ نخواهد كرد. و وقتى كاروان امام حسين عليه‌السلام و همراهانش از مدينه خارج شد، فضه نيز در پى دختر اميرمؤمنان عليه‌السلام رهسپار شد و اندكى بعد در افق غم انگيز مدينه از ديده ها پنهان شدند. نام ديگر بانوانى كه فضه با آنها هم سفر بود، به شرح ذيل است:

زينب كبرى، ام كلثوم كبرى (دختر فاطمه زهرا عليها‌السلام)، سكينه (دختر حسين بن على عليه‌السلام)، فاطمه (دختر حسين بن على عليه‌السلام)، ام كلثوم (دختر عبدالله بن جعفر)، رمله (122) (مادر قاسم بن حسن)، ام كلثوم صغرى (دختر اميرالمؤمنين)، ام وهب كه در عاشورا شهيد شد (همسر وهب)، ام عمرو بن جنادة كه پس از شهادت فرزندش سر او را به سوى دشمن پرتاب كرد و آماده جهاد شد، ام خلف (همسر مسلم بن عوسجه)، ديلم (همسر زهير بن قين)، فاطمه (دختر اميرمؤمنان)، فاطمه (دختر امام حسن عليه‌السلام)، ليلى (مادر عبدالله اصغر) شهربانو (مادر يكى از كودكان) رقيه (دختر امام حسين)، رباب (مادر على اصغر دختر امرءالقيس)، فاطمه صغرى (دختر امام حسين)، ام الثغر فكيهه (همسر عبدالله بن اريقط)، رقيه (همسر مسلم به همراه دخترش)، حسينه (مادر منجح)، ام عبدالله عمر كه پس از شهادت عبدالله با عمود خيمه به طرف دشمن حمله كرد و همسر عبدالله بن عمير كه بر بالين شوهرش حاضر شد و آرزوى شهادت كرد و همان جا توسط غلام شمر به شهادت رسيد. (123)

اين بانوان به چند دسته تقسيم مى شدند، برخى از اولاد اميرمؤمنان بودند و عده اى نيز همراه قبيله، شوهران يا فرزندانشان با كاروان همراه شده بودند اما فضه در اين بين تنها همراهش زينب كبرى عليها‌السلام بود و از شوهر و فرزندانش در كربلا نامى به ميان نيامده است و به همين دليل نحوه حضور وى از بانوان ديگر متمايز مى شود و استقلال فكرى و قدرت انتخابش را در حساس ترين برهه از تاريخ به نمايش مى گذارد.

عظمت حضور فضه در مجموعه كاروان را زمانى مى توان به خوبى درك كرد كه مردان بسيارى به بهانه داشتن اهل و عيال، از همراهى با كاروان شهادت خوددارى ورزيدند و حتى برخى كه امام حسين عليه‌السلام آنان را مخاطب قرار داده، خواستار حمايتشان مى شد، از همراهى دريغ كردند.

هرثمه بن سليم در اين باره مى گويد: «به همراه اميرمؤمنان عليه‌السلام از جنگ صفين باز مى گشتيم، حضرت در كربلا فرود آمد، ما نيز پياده شده، با وى نماز جماعت خوانديم. بعد از اتمام نماز، حضرت، مشتى از خاك زمين كربلا را برداشت، بوييد و فرمود: «وَاهاً لَكِ أَيَّتُهَا اَلتُّرْبَةُ لَيُحْشَرَنَّ مِنْكِ قَوْمٌ (يَدْخُلُونَ اَلْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسٰابٍ).» شگفت زده هستم از تو اى زمين؛ چگونه گروهى از تو محشور شده، بدون حساب وارد بهشت مى شوند؟!

رو به همسرم (جرداء بنت سمير) كه از شيعيان على بود، كردم و گفتم: از راستگويتان على تعجب نمى كنى كه با مشتى خاك سخن مى گويد از كجا علم غيب دارد؟!

همسرم گفت: اى مرد: از اين سخنان دست بردار! اميرمؤمنان جز به حق نمى گويد.

روزگارى گذشت تا اين كه عبيدالله بن زياد براى جنگ با امام حسين عليه‌السلام لشكرى فرستاد. من هم با تعدادى از سواران لشكر عبيدالله به كوفه رفتم. وقتى به كربلا رسيدم، آن مكان را كه اميرمؤمنان با خاكش سخن گفته بود، به ياد آوردم و حديثى را كه از على عليه‌السلام شنيده بودم، با خود زمزمه كردم. از اين كه به چنين سفرى آمده بودم، به شدت اندوهگين شدم، ناچار اسب خود را به سوى خيمه هاى امام حسين عليه‌السلام تاختم، وقتى روبرويش رسيدم، پياده شده، سلام كردم، و آنچه را از اميرمؤمنان شنيده بودم به وى بازگفتم. امام حسين عليه‌السلام فرمود: اكنون بگو قصد دوستى دارى يا دشمنى؟!

گفتم: هيچ كدام اى فرزند رسول خدا، زن و فرزندانم در كوفه تنها هستند، از طرفى از ابن زياد هم مى ترسم.

فرمود: در اين صورت هر چه زودتر از اين مكان دور شو تا قتلگاه ما را نبينى؛ زيرا هر كه اين واقعه را ببيند و ما را يارى نكند، به آتش افكنده مى شود. بى درنگ، مانند فراريان اسب خود را تاختم و به سرعت از آنجا دور شدم، تا قتلگاه آل رسول را نبينم.» (124)

در طول مدت جنگ، زنان از جمله فضه، فشارهاى روانى بسيارى را تحمل كردند و اين علاوه بر وظايفى بود كه بر عهده داشتند. آنان به پرستارى از مجروحين، مداوا و روحيه دادن به لشكر اسلام مشغول بودند و گاه اتفاق مى افتاد كه وارد صحنه كارزار مى شدند و حتى دو تن از آنان به شهادت رسيدند.

با اين حال اوج حماسه زنان را بايد از لحظاتى جستجو كرد كه خورشيد امامت در گودال قتلگاه در حال غروب بود. از همان لحظه كه گويى خيال سپاه يزيد از ناحيه امام راحت شد، به سوى خيمه ها و زنان تاختند و موجبات وحشت كودكان و زنان را فراهم ساختند در اين بين صحنه هاى تكان دهنده اى به وجود آمد كه ياد آورى آن، خاطر هر آزاده اى را آزرده مى كند.

سيد بن طاووس مى نويسد: پس از شهادت حضرت، سپاه دشمن با درنده خويى براى غارت اموال فرزندان پيامبر و نور ديدگان فاطمه، به سوى خيمه ها هجوم برد، به طورى كه دشمنان بى رحم چادر از سر زنان مى ربودند. دختران پيامبر از خيمه ها وحشت زده بيرون آمدند و با صداى بلند گريستند. لشكر يزيد پس از غارت، خيمه ها را به آتش كشيدند و همه را آواره بيابان كردند. (125)

## اسارت

اينك ستاره سرزمين نوبه به همراه زنان و كودكان اهل بيت (عليهم‌السلام) در چنگ يزيديان اسير بود. اسيرانى كه همچون كفار با آنان رفتار مى شد. بانوان را بر شترهاى بى جهاز سوار كرده بودند و با خشونت از محل حادثه دورشان مى ساختند.

فضه در اين كاروان به همراه زينب، ام كلثوم و شيرزنان ديگر از كودكان سرپرستى مى كرد؛ او بارها وظيفه تبليغ اهل بيت و رساندن فرياد حق خواهى را بر عهده گرفته بود كه نمونه بارزش در مراسم حج به وقوع پيوست اين بار نيز حضور وى مى توانست علاوه بر مشاركت در سپاه حق، به عنوان پيام رسان صحنه هاى نبرد و به دنبال آن حفظ ارزشهاى عاشورا از تحريف، را به دنبال داشته باشد.

واقعيت اين است كه حضرت زينب عليها‌السلام در بين بانوان اسير به سان خورشيدى مى درخشيد كه ستارگان ديگر در مقابل آن چندان فروغى نمى يافتند. او مسئولیت مرحله دوم از قيام را بر عهده گرفته بود و اين است سر اصلى سكوت زنان ديگر از جمله فضه. وى با اين كه قدرت فصاحت و بلاغت و سخنرانى فوق العاده اى داشت، با اينحال هرگز نمى توانست در مقابل دختر على بن ابى طالب عليه‌السلام لب به سخن گشايد كه اين نيز خود نمونه اى از اوج تعالى و كمال روحى و اخلاقى او بود.

با اين حال حضور بانوان و كودكانى كه نهايت ظلم در حق آنان روا داشته شده بود و حتى حجاب از سر و رويشان گرفته بودند، آيينه تمام نماى مظلوميت اهل بيت (عليهم‌السلام) بود.

بر همين اساس شهيد مطهرى معتقد بود «تاريخ كربلا، تاريخ جامع مذكر و مؤ نث است. حادثه اى است كه مرد و زن هر دو در آن نقش داشتند، ولى مرد در مدار خودش و زن در مدار خودش، معجزه اسلام اينهاست. » (126)

## همراه زينب عليها‌السلام

فضه در تمام مراحل اسارت، همگام با زينب عليها‌السلام سختى ها را به جان خريد. وقتى يزيد، اهل بيت عليه‌السلام را از شام به مدينه برگرداند، وى همراه زينب عليها‌السلام بود و در سفر دوم حضرت زينب عليها‌السلام در سال 62 ه‍ق. نيز به شام رفت. (127) و باقى عمر خود را در اين شهر گذراند. به نظر مى رسد، فضه مدتى نه چندان طولانى بعد از واقعه عاشورا و وفات حضرت زينب عليها‌السلام زنده ماند. اما برخى نظريه هاى ديگرى را مطرح مى كنند. يكى از محققان مى نويسد: «بيست سال بعد از واقعه كربلا زنده بود و جز به قرآن تكلم نكرد. اگر فضه ده سال به خانه فاطمه عليها‌السلام آمده باشد و بيست سال پس از واقعه كربلا درگذشته باشد، بايد سن او نود سال بوده و تولدش در حدود طلوع بعثت رخ داده باشد.» (128)

اينكه فضه بيست سال بعد از واقعه كربلا زنده مانده، دليلى ندارد. شايد او اين مدت را از متن واقعه معروف حفظ قرآن فضه برگرفته است كه فرزندانش مى گويد: مادرمان بيست سال است با قرآن سخن مى گويد: اما بايد دانست، اين رويداد، احتمالا به دوران بعد از شهادت حضرت فاطمه عليها‌السلام مربوط مى شود نه دوران بعد از واقعه كربلا با اين حال مى توان عمر فضه را در هنگام رحلت بين 70 تا 80 سال دانست. (129)

بخش ششم: افول ستاره ى نوبه

## رحلت فضه و مرقد او

فروغ ستاره ى درخشان ديار نوبه - سرانجام بعد از ده ها سال همراهى با اهل بيت (عليهم‌السلام) - رو به افول نهاد و به سراى باقى شتافت. پيكر فضه را بعد از وفات در قبرستان «باب الصغير» دمشق به خاك سپردند. (130) مرقد فضه كمى بالاتر از قبر عبدالله فرزند امام صادق عليه‌السلام (در حدود صد مترى سمت چپ) و در انتهاى قبرستان قرار گرفته است. اتاقى كه فضه در آن به خاك سپرده شد، گنبدى سبزرنگ و كوچك داشت و ديوارهايش نيز از سنگ سياه بود. روى سنگ قبرش محفظه اى چوبى قرار داشت كه با پارچه اى سبز پوشيده بود. (131)

محدث قمى به نقل از ياقوت حموى در «معجم البلدان» مى نويسد: «در سمت قبله باب الصغير، قبر بلال بن حمامة و كعب بن احبار و سه تن از همسران پيامبر و قبر فضه كنيز فاطمه عليها‌السلام و ابن درداء و ام الدرداء و فضالة بن عبيد و سهل بن حنظله و... است.»

علامه محقق سابقى معتقد است كه: «همه مورخان در اين كه جناب فضه در باب الصغير مدفون است، اتفاق دارند، و حتى دو نفر در اين باره اختلاف نكرده اند. » (132)

بر اين اساس، قبر فضه مورد توجه اولياى خدا و مردم قرار گرفت و اولين زائر قبر او، سيد نفيسه، همسر اسحاق، فرزند امام صادق عليه‌السلام بود كه در سال 193 ه‍ ق. به زيارت قبر حضرت زينب عليها‌السلام رفته بود و قبر فضه را نيز زيارت كرد. (133)

## روايات و راويان

ستاره فروزان نوبه كه نام درخشان خود (فضه) را از رسول خدا گرفت، همنشين و همدم حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام بود. ميزان اين علاقه و همراهى تا آنجا گسترش يافت كه او «باب» (134) فاطمه زهرا عليها‌السلام شد و به اين ترتيب ارتباط بانوان ديگر با فاطمه عليها‌السلام از طريق وى صورت مى پذيرفت.

مجموعه بانوانى كه از حضرت فاطمه عليها‌السلام روايت نقل كرده اند عبارتند از: «اسماء بنت عميس»، «زينب كبرى» دختر امام على عليه‌السلام «سلمى» آزاد شده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله «ام سلمه» هند دختر ابى اميه و همسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، «ام كلثوم» دختر امام على عليه‌السلام «زينب» دختر ابى رافع و «فضه» نوبيه. (135)

فضه نوبيه با اينكه مدتى طولانى از مكتب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، حضرت زهرا عليها‌السلام امام حسن، امام حسين و حضرت زينب عليها‌السلام استفاده برد و شايد بخشى از امامت سجاد عليه‌السلام را نيز درك كرد، ولى در كتب رجالى و روايى از راويان به شمار نيامده است. برخى به مقام روايى وى اشاره كرده اند كه ابن شهر آشوب و شيخ مفيد از آن جمله اند. (136)

علامه شوشترى در كتاب «خصائص الحسينيه» به مقام «محدثه» بودن فضه اشاره كرده است و اما برخى از راويان عبارتند از: (137)

«1- على بن ابى طالب عليه‌السلام: »

فضه از زمان ورود به مدينه و حضور در خدمت فاطمه زهرا عليها‌السلام توفيق حضور در محضر اميرمؤمنان عليه‌السلام را نيز يافت و ارتباط ولايى بين فضه و اين خاندان باعث شد خاطراتى از فضه توسط على عليه‌السلام براى آيندگان باقى بماند. موضوع تقسيم كار فضه با فاطمه زهرا عليها‌السلام، آوردن هيزم و استجابت دعاى فضه نمونه اى از آن روايات است. متن يكى از اين روايات بدين صورت است.

«روى عن الصادق عليه‌السلام عن آبائه عن على عليه‌السلام قال: «ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله اخدم فاطمة ابنته جارية اسمها فضه النوبية و كان تشاطرها الخدمة، فعلمها رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله دعاء تدعوا به فقالت لها فاطمة عليها‌السلام تعجين او تخبزين؟» فقالت: «بل اعجن يا سيدتى و احتطب فذهبت و احتطبت و بيدها حزمة و ارادت حملها فعجزت فدعت بالدعاء الذى علمها صلى‌الله‌عليه‌وآله و هو يا واحد ليس كمثله أحد تميت كل احد و تفنى كل احد و انت على عرشك واحد و لا تأخذه سنة و لا نوم فجاء اعرابى كاءنه من ازدشنوءة فحمل الحزمة الى باب فاطمه عليها‌السلام.» (138)

از امام صادق عليه‌السلام به نقل از على عليه‌السلام روايت شده است كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله براى دخترش فاطمه عليها‌السلام خدمتكارى را استخدام كرد كه فضه نوبيه نام داشت و در خدمات با او همكارى مى كرد. پيامبر دعايى به وى ياد داد كه با آن دعا مى كرد.

فاطمه عليها‌السلام از او پرسيد: آيا خمير درست مى كنى يا نان مى پزى؟ گفت: خمير درست مى كنم اى بانوى من و هيزم مى آورم.

او رفت و با دستش هيزم جمع كرد. وقتى خواست بياورد، نتوانست. پس با آن دعايى كه پيامبر ياد داده بود، دعا كرد و آن دعا آن بود «اى يگانه اى كه كسى مانندش نيست، همه مى ميرند و فانى مى شوند و تو بر عرش خود يگانه اى و چرت و خواب او را نمى گيرد.»

پس مردى باديه نشين كه از قبيله ازدشنوء بود آمد و هيزم ها را به خانه فاطمه عليها‌السلام حمل كرد.

«2- امام صادق عليه‌السلام»

امام جعفر عليه‌السلام كه به مقتضاى روزگار خويش، محفل علمى بزرگى تشكيل داده و تشنگان زلال كوثر را از معارف آسمانى خود، سيراب مى ساخت، نيز به مناسبت هاى گوناگون سرگذشت هايى از فضه را براى دوستداران حقيقت بيان مى فرمود:

خبر مربوط به اطلاع تعداد معدودى از جمله فضه از خوابى كه فاطمه زهرا ديده بود، قضيه برخورد علمى فضه با خليفه، روزه سه روزه و دعاى على عليه‌السلام از اين قبيل سرگذشت هاى پاك بانوى نوبه است كه امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است. متن خبر برخورد علمى وى با خليفه به اين صورت است.

1- روى عن الصادق عليه‌السلام انه قال كان لفاطمة جارية يقال لها فضه، فصارت من بعدها لعلى عليه‌السلام، فزوجها من ابى ثعلبه الحبشى، فأولدها ابنا، ثم مات ابو ثعلبة. و تزوجها من بعده ابومليك، ثم توفى ابنها من أبى ثعلبه فامتنعت من أبى مليك ان يقربها، فاشتكاها الى عمر و ذالك فى ايامه. فقال لها عمر: ما يشتكى منك ابومالك يا فضه؟

فقالت: «انت تحكم فى ذالك و ما يخفى عليك.» قال عمر: ما اجد لك رخصة. قالت: «يا ابا حفص ذهب بك المذاهب ان ابنى من غيره مات فأردت ان أستبرى ء نفسى بحيضة فاذا انا حضت علمت إن ابنى مات و لا أخ له و ان كنت حاملا كان الولد فى بطنى أخوه» فقال عمر: شعرة من آل ابى طالب أفقه من عدى.» (139)

و متن خبر مربوط به روياى فاطمه زهرا عليها‌السلام چنين است:

2- قال ابوعبدالله عليه‌السلام: قال اميرالمؤمنين عليه‌السلام: فلما انتبهت من مرقدها صاحت بى فأتيتها فقلت لها: ما تشتكين؟ فخبرتنى بخبر الرؤ يا ثم اخذت على عهد الله و رسوله انها اذا توفت لا اعلم احدا الا ام سلمة زوج رسول الله و ام ايمن و فضه و من الرجال ابنيها و عبدالله بن عباس و سلمان الفارسى و عمار بن ياسر و المقداد و أبوذر و حذيفة.» (140)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: على عليه‌السلام فرمود: وقتى از مرقدش برخاست مرا صدا زد. به نزدش رفتم و گفتم از چه رنجورى؟

او مرا از خوابى كه ديده بود آگاه كرد. آن گاه كه از من به خدا و رسولش تعهد گرفت كه تا لحظه وفاتش كسى جز ام سلمه همسر رسول خدا، ام ايمن، فضه، و از مردان دو فرزندش و عبدالله بن عباس و سلمان فارسى و عمار ياسر و مقداد و ابوذر و حذيفه، را آگاه نسازم.

«3- سويد بن غفله (غفلة)»

سويد بن غفلة بن عوسجة بن عامر فقيه، عابد و عظيم القدر بود، وى شهيد فتح يرموك و متوفى 80 تا 82، ه‍ق. است.

ابو اسحاق خيثمة بن عبدالرحمان، ابراهيم نخعى، شعبى، سلمة بن كهيل، ابراهيم بن عبدالاعلى، نعيم ابن هند، عبد بن ابى لبابه و عبدالعزيز بن رفيع و ميسرة ابوصالح... از وى روايت نقل مى كنند.

شيخ در رجال خود، سويد بن غفله را از ياران امام على عليه‌السلام و امام حسن مجتبى عليه‌السلام مى داند.

همچنين در رجال برقى با چهره اى ديگر از وى روبرو هستيم. برخى او را از اولياى اميرمؤمنان عليه‌السلام مى دانند. وى در اسناد تفسير قمى واقع شده است و فضل بن شاذان و... به وى اعتماد كرده اند. (141) از اين روى او بارها به خدمت على عليه‌السلام شرفياب مى شد.

«دخلت على على بن ابى طالب عليه‌السلام العصر فوجدته جالسا بين يديه صحيفة فيها لبن حازر اجد ريحه من شدة حموضته و فى يده رغيف ارى قشار الشعير فى وجهه و هو يكسر بيده أحيانا فاذا غلب كسره بركبته و طرحه فيه، فقال: ادن فأصب من طعامنا هذا، فقلت: انى صائم فقال: سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله يقول: من منعه الصوم من طعام يشتهيه كان حقا على الله ان يطعمه من طعام الجنة و يسقيه من شرابها، قال: فقلت لجاريته و هى قائمة بقريب منه: ويحك يا فضه إلا تتقين الله فى هذا الشيخ؟ الا تنخلون له طعاما مما ارى فيه من النخالة؟

فقالت: لقد تقدم الينا اءن لا ننخل له طعاما قال: ما قلت لها فأخبرته فقال: بابى و أمى من لم ينخل له طعام و لم يشبع من خبز البر ثلاثة ايام حتى قبضه الله.» (142)

«4- ورقة بن عبدالله ازدى»

او موضوع زيارت خانه خدا، سخنان و اشعار فاطمه عليها‌السلام به نقل از فضه، روايت كرده است. (143)

«5- ابوالقاسم قشيرى»

وى موضوع حفظ قرآن از فضه را با واسطه نقل كرده است. سيد محسن امين درباره قبيله او مى نويسد: قشيرى قبيله اى از هوازن است و درباره ابوالقاسم قشيرى مى نويسد: وى همان على بن حسن بن قاسم است. (144)

«ابوالقاسم القشيرى فى كتابه: قال بعضهم: انقطعت فى البادية عن القافلة فوجدت امراة فقلت لها من انت، فقال: و قال سلام فسوف تعلمون، فسلمت عليها فقلت ما تصنعين ههنا؟ قالت: من يهدى الله فلا فضل له...» (145)

«6- ابن عباس»

وى از زمانى كه امام حسن و امام حسين عليهما‌السلام مريض شدند مردم براى ملاقات آنان آمدند، روايت نقل مى كند و مى گويد:

«قال: مرض الحسن و الحسين فعادهما جدهما صلى‌الله‌عليه‌وآله دعادهما عامة العرب. فقالوا لابيهما لو نذرت فقال علىّ ان عوفيا صيام ثلاثة ايام شكرا و قالت فاطمه كذالك و قالت جارية يقال لها فضه نوبيه ان براسيداى صمت الله عزوجل شكرا.» (146)

حسن و حسين عليهما‌السلام مريض شدند و پدر بزرگشان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و گروهى از عرب آنها را ملاقات كردند. به پدر آن دو گفتند اگر نذر كنى (بهتر خواهند شد) على عليه‌السلام فرمود: اگر شفا يابند، سه روز روزه شكر نذر مى كنم. فاطمه عليها‌السلام نيز چنين گفت. دختركى نيز كه به او فضه نوبيه گفته مى شد، گفت: اگر هر دو خوب شوند براى خدا شكرانه روزه مى گيرم. (147)

«7- ابن ادريس»

ادريس بن عبدالله الاودى از ياران امام صادق عليه‌السلام است و در كتب مختلف از وى نام برده شده است. آيت الله خويى در معجم رجال الحديث خود ادريس را از اصحاب امام صادق عليه‌السلام مى داند. او روايت مربوط به حضور فضه در كربلا را نقل مى كند كه در اصول كافى به آن استناد شده است.

«قال: لما قتل الحسين اراد القوم ان يوطئوه الخيل فقالت فضه لزينب يا سيدتى ان سفينة كسر به فى البحر فخرج به الى الجزيرة فاذا هو باسد فقال يا ابا الحارث انا مولى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فهم بين يديه حتى وقفه على الطريق و الاسد فى ناحيه فدعينى امضى اليه فاعلمه ما هم صانعون غدا...» (148)

«8- عمربن حريث»

عمربن حريث (ابو احمد الصيرفى) كوفى است و مورد اعتماد نجاشى بود. برقى و شيخ او را از اصحاب امام صادق عليه‌السلام مى دانند. (149)

و در مجلس ابن زياد حضور داشت و آنگاه كه ابن زياد قصد كرد حضرت زينب عليها‌السلام را به شهادت رساند او در صدد نجات وى برآمد. (150)

خبر مربوط به زهد حضرت على را او نقل كرده است:

«و ترصد غدأه عمر بن حريث فاتت فضة بجراب مختوم فاخرج منه خبزا متغيرا حشنا فقال عمرو: يا فضة لو نخلت هذا لدقيق و طيبتيه قالت: كنت افعل فنهانى و كنت اضع فى جرابه طعاما طيبا فختم جرابه ثم ان اميرالمؤمنين عليه‌السلام فتة فى قصعته و صب عليه الماء ثم ذرّ عليه الملح و حسر عن ذراعه فلما فرغ قال: يا عمرو لقد حانت هذه و (مد يده الى محاسنه) و خسرت هذه ان ادخلها النار من اجل الطعام و هذا يجزينى.» (151)

## پی نوشت ها:

1- معجم البلدان، ياقوت حموى، واژه نوبه، ص 323.

2- نوبه بخشى از حكومت سودان است. در اين كشور ده جمعيت قوى بزرگ وجود دارد. نوبه اى ها، تا قبل از سال 1964 ميلادى، در امتداد نيل و حد فاصل اسوان پراكنده بودند. عده اى هم در مصر عليا سكونت داشتند. با به كار افتادن يك سد بزرگ (اسوان) تمامى مردم (صد و بيست هزار نفر) به كرانه هاى «ععلبره» در نزديكى سد ختم القريه، انتقال داده شدند و نوبه اى ها در حد فاصل آبشار دوم و سوم (صد هزار نفر) و فاصله آبشار سوم و چهارم (دويست هزار نفر) ساكنند.

در حال حاضر نوبه اى ها با بيش از 500 هزار نفر، 3 جمعيت اين كشور را شامل مى شوند. رشته كوه هاى نوبه و كوه معروف نوبه كه با سينه اى سرخ در جزيره «حواءب» خودنمايى مى كند، از هر سو مسلمانان را احاطه كرده اند. مردم دشت ها از اوايل قرن شانزده به اسلام گرويدند.

مسلمانان آفريقا، ژوزف ام كوك، ترجمه، دكتر اسدالله علوى ص 408 تا 425، آرامگاههاى خاندان پاك پيامبر، عبدالرزاق كمونه حسينى، ترجمه عبدالعلى صاحبى، ص 341، تاريخ سودان، پى ام هالت، ام دبليو دالى، ترجمه دكتر نقى احمدى، ص 25 تا 28.

3- «فَإِنَّهُ سَيَلِدُ مِنْهَا خَيْرُ أَهْلِ اَلْأَرْضِ» اعلام الورى، طبرسى، ص 302، سير اعلام النبلاء، ج 9، ص 387، نام وى را سكينه نوبيه ذكر كرده است.

4- عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 14 و 15، بحارالانوار، ج 49، ص 3؛ ارشاد مفيد، ص 304 و 37.

5- عيون اخبار الرضا، ص 15.

6- عيون اخبار الرضا، ص 2.

7- وصف الامام «بابى ابن النوبيه الطيبه» لان امه كانت نوبيه، مجمع البحرين، ج 4، ص 387، براى مطالعه بيشتر به كشف الغمه، ج 3، ص 70 و 90 رجوع كنيد.

8- در المجدى فى الانساب، ص 122، به وى اشاره شده است «... و ولد ابراهيم بن موسى الكاظم عليه‌السلام و هو لام ولد و يلقب بالمرتضى و هو الاصغر ظهر باليمن ايام ابى السرايا و كانت امه نوبيه اسمها تحيه...»، و در عمدة الطالب، ص 201، از وى با نام «نجيه» ياد شده است.

9- بحارالانوار، ج 10، (نقل از رياحين الشريعه، ج 2، ص 316 تا 317) .

10- الاصابة فى تمييز الصحابة، ج 8، ص 75، رديف 11628، از اين روى احتمال هاى ديگر خود به خود منتفى است؛ چه آن كه او را اهل هند مى داند، مانند ابن حجر و يا شهرهاى دور دست ديگر، اما درباره پدرش هم برخى او را دختر پادشاه هند يا حبشه دانسته اند، مانند آنچه در «بحارالانوار» از «اختصاص » نقل شده است (فضه كانت بنت ملك هند) كه مسلما چنين تصورى برخاسته از همان برداشت هاى فوق است كه ما با توجه به روايات زيادى كه صراحتا به وى لقب نوبيه داده اند، آن برداشت ها را طرد مى كنيم، الاصابة فى تمييز الصحابة، ج 4، ص ‍ 387، بحارالانوار، ج 9، ص 575 و ج 41، ص 274 و بحارالانوار، ج 9، ص 575، مشارق الانوار، ص ‍ 98 و 99.

11- اسدالغابة، ج 5، ص 594، سير اعلام النبلاء، ج 9، ص 325، الغدير، ج 16، ص 174.

12- از جمله گزارش هايى كه از قرن نهم ميلادى بر جاى مانده و مبادله سالانه بردگان از نوبه با خواربار يكى از موارد آن است، شمار اين بردگان تا «360» نفر مى رسيد.

تاريخ سودان، پى ام، هالت. ام دبليو دالى، ترجمه دكتر نقى احمدى، ص 26.

13- سال ورود فضه به مدينه مورد اختلاف است در اين باره مطالعات نشان مى دهد وى در سال هاى اوليه هجرت وارد مدينه شده است.

از نوشته هاى حافظ رجب برسى چنين بر مى آيد كه: فضه حداقل در سال پنجم هجرى وارد مدينه شده است؛ زيرا وى سخن گفتن فضه با امام حسين عليه‌السلام را مطرح مى كند و با توجه با اين كه تولد امام حسين عليه‌السلام در سال سوم هجرى است و حداقل دو سال زمان نياز دارد تا بتواند با فضه سخن بگويد، لذا حداقل زمان را بايد سال پنجم هجرى دانست. مشارق الانوار، حافظ رجب برسى.

14- به دستور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مكانى در كنار مسجد براى مهاجران ساختند. اين مكان كه محل مرتفعى بود «صفه» نام گرفت و به ساكنان آن «اصحاب صفه» مى گفتند.

15- «رواه الصدوق فى كتاب الفقيه (ان فاطمه عليها‌السلام كانت تستقى بالقرية فى بيت زوجها حتى اثر فى صدرها و تطحن بالرحى مجلت يداها و تكسح البيت و توقد النار حتى اغبرت و دكنت ثيابها فاصابها من ذلك ضر شديد و قد اتى النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله رقيق و خدم من الاسارى...» نخبة البيان فى تفضيل سيدة النسوان، ص 108.

16- به روايت على عليه‌السلام كه دولابى از ام سلمه نقل كرده، حضرت فاطمه عليها‌السلام نيز اين گونه از سختى كار خانه سخن گفت: «لَیلَتِی جَمِیعاً ادِیرُ الرَّحَی حَتَّی اصْبِحَ وَ ابُو الْحَسَنِ یحْمِلُ حَسَناً وَ حُسَیناً» اى رسول خدا هر دو دستم به خاطر آرد كردن گندم با آسياب دستى ورم كرده و زخم شده است. و شب را تا صبح به آرد كردن پرداختم. پدر حسن (امام على عليه‌السلام) حسن و حسين را نگاه داشت.

كنز العمال ج 15، ص 507، بحارالانوار، ج 43، ص 143 و 84 و 85، احقاق الحق، ج 10، ص 266، صفوة الصفوة، ج 2، ص 4، ذخاير العقبى، ص 105، عوالم ج 11، ص 587، مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص ‍ 298.

17- « يَا فَاطِمَةُ وَ اَلَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ فِي اَلْمَسْجِدِ أَرْبَعَمِائَةِ رَجُلٍ مَا لَهُمْ طَعَامٌ وَ لاَ ثِيَابٌ وَ لَوْ لاَ خَشْيَتِي خَصْلَةً لَأَعْطَيْتُكِ مَا سَأَلْتِ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي لاَ أُرِيدُ أَنْ يَنْفَكَّ عَنْكِ أَجْرُكِ إِلَى اَلْجَارِيَةِ وَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَخْصِمَكِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيِ اَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا طَلَبَ حَقَّهُ مِنْكِ.» نخبة البيان فى تفصيل سيدة النسوان، ص 109، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

18- سوره الاسراء، 28.

19- نخبة البيان فى تفصيل سيدة النسوان، ص 111، «و اما ما هو المعروف من انه كانت لفاطمة خادمة اسمها فضة قد وهبها النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله لها فهذا انما كان اخيرا بعد ماكثر اولادها و زادت كلفتها على ما قبل و كثرت الفتوح و المغانم و سلط الله رسوله على من شاء من خيبر و بنى قريظه و النضير و غيرهم و استرسلت الدنيا للمسلمين فارتفع الفقر و العناء عن اهل الصفة و ضعفاء المدينة اذ كان الرسول صلى‌الله‌عليه‌وآله يعطيهم من تلك الاموال فصاروا فى سعة و فضل من الله فمن سعة الله و فضله على المسلمين فى ذاك الوقت وسع النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله ايضا على ابنته كما ورد عنه انه قال ان المؤمن يأخذ بادب الله تعالى اذا وسع الله عليه اتسع و اذا امسك عنه امسك.»

20- «حدثنى ابوالحسن احمد بن الفرج بن منصور بن محمد قال: حدثنا ابوالحسن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى قال: حدثنا ابو اسحاق ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى قال: حدثنى عثمان بن سعيد قال: حدثنى احمد بن حماد بن احمد الهمدانى، قال: حدثنا عمرو بن ثابت عن ابيه عن محمد بن على عن على بن حسين بن على قال: ... قالت: اَوْصـانى حَبيبى رَسـُولُ اللّه ِ اَنْ تَكُونَ الْخِدْمَةُ لَها يَوْما وَلى يَوْما فَكانَ اَمْسِ يَوْمَ خِدْمَتِها وَالْيَوْمُ يَوْمُ خِدْمَتى.» دلائل الامامة، طبرى، ص 48 و بحارالانوار، ج 43، ص 76، احقاق الحق، ج 10، ص 226، (اشاره به اين روايت).

21- اعلام النساء، ص 595 نقل از الاصابة فى تمييز الصحابة، ج 8، ص 75 رديف 11628 روى عن الصادق عن آبائه عليه‌السلام قال: «...ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله اخدم فاطمه ابنته جارية اسمها فضة النوبيه و كانت تشاطرها الخدمة».

22- مشارق الانوار، حافظ رجب برسى درباره او مى گويند: وى مردى صوفى بود. شيخ حر عاملى درباره اش مى نويسد: «در كتابش «مشارق الانوار» افراط كرده است و او را به غلو نسبت داده اند.» از اين روى احتمال ضعف در روايت وجود دارد.

23- (علامه مجلسى هم در «بحارالانوار» به نقل از «اختصاص» آن را نقل كرده است) بحارالانوار، ج 41، ص 273 نقل از مشارق الانوار، ص 98 و 99.

24- در الاصابه فى تمييز الصحابة و اختصاص شيخ مفيد نيز از اينكه وى دختر پادشاه هند است، سخن به ميان آمده است.

25- برخى او را از دوستان اميرمؤمنان مى دانند. وى در سندهاى تفسير قمى واقع شده است و فضل بن شاذان به او اعتماد داد. به معجم رجال خوبى رديف 1301 و المعين على معجم رجال الحديث، ص 219 رجوع كنيد.

26- «عن سويد بن غفلة قال: دخلت على على بن ابى طالب عليه‌السلام العصر فوجدته جالسا بين يديه صحيفة فيها لبن حازر. اجد ريحه من شدة حموضته و فى يده رغيف ارى قشار الشعير فى وجهه و هو يكسر بيده احيانا فاذا غلبه كسره بركبته و طرحه فيه.»

فقال: اذن فاصب من طعامنا هذا.

فقلت: انى صائم.

فقال: سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله يقول: من منعه الصوم من طعام يشتهيه كان حقا على الله ان يطعمه من طعام الجنة و يسقيه من شرابها.

قال: فقلت لجاريته و هى قائمة بغريب منه: ويحك يا فضه الا تتقين الله فى هذا الشيخ؟ الا تتخذون له طعاما مما ارى فيه من النخالة؟

فقالت: لقد تقدم الينا ان لا تنخل له طعاما

قال: ما قلت لها فاخبر ته فقال: بابى و امى من لم ينخل له طعام و لم يشبع من خبز البر ثلاثة ايام حتى قبضه الله عزوجل. الغارات ج 1، ص 86، نفايس الاخبار، ص 35، المناقب، ج 2، ص 98 «موردى ديگر نقل شده است»، بحارالانوار 40، ص 331، كشف الغمة ج 1، ص 163 و عن ابن غفله مثله).

27- بحارالانوار، ج 40، ص 325 و 326 نقل از الثاقب فى مناقب آل ابى طالب ج 1، ص 305 و 306، مستدرك الوسايل، ج 16، ص 298.

28- جلاء العيون، علامه محمد باقر مجلسى، ص 176، الخرايج، ج 2، ص 530، الاصابة فى تمييز الصحابة، ج 8، ص 75، رديف 1628 (اين روايت را از اباذر نقل كرده است.) رياحين الشريعة، ج 1، ص 127.

29- اعلام النساء، ص 595، نقل از ابن حجر عسقلانى، به نقل از امام صادق عليه‌السلام، الاصابة، ج 18، ص 75، رديف 11628.

30- كتاب «نزهة الابرار» به نقل از «الثاب فى المناقب».

31- رياحين الشريعة، ج 2، ص 322، ذبيح الله محلاتى مى نويسد: «از اين حديث معلوم مى شود، فضه خادمه مانند سلمى كه مقام مطهره حضرت رسول را داشت، هميشه آب وضوى آن جناب را حاضر مى ساخت. خداوند به فضه فهماند كه در اين خدمت او، ملائكه مفاخرت دارند و در اين اقدام با سعادت مشتاق و اميدوارند. و نياوردن آب توسط فضه دليل اين است كه او كمال طهارت و تقوا را عادت مستمره خود دانسته است و گرنه حمل ظرف آب وضو براى حائض جايز است و شايد محمول بر كراهت باشد. بلكه اين كراهت باهره جناب امير مؤمنان عليه‌السلام را حسن ادب و احتياط دين متين فضه خادمه بوده و معلوم است آن جناب ماءمور نبوده به علم باطنى خود عمل نمايد و گرنه ظاهرا به اين شرف فائز و نائل نمى شد و فرمودند: فضه خادمه آب نياورد بر حسب توجه ايشان به عالم كثرت بود براى انتظام عالم كه انا بشر مثلكم و چون صرفنظر از عالم صورت و كثرت كردند و به عالم باطن و احكام وحدت پرداختند، آن بود كه جبرييل آب آورد. » البته برخى از اهل سنت از اين روايت به عنوان موضوعه نام برده اند كه هيچ وجهى ندارد. الموضوعات، ج 1، ص 39.

32- مركب راهوار و تندرو حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله است.

33- اعلام النساء، ص 595، الاصابة فى تمييز الصحابة، ج 8، ص 75، رديف 11628، و ج 4، ص 387، ابن حجر عسقلانى مى نويسد: ابن صغر در كتاب «قواعد» و ابن بشكوال در كتاب «مستغيثين» به نقل از حسين بن علاء مى گويد: امام صادق عليه‌السلام از پدران خود از على عليه‌السلام نقل فرمود: قال: على عليه‌السلام فذهبت و احتطبت و بيدها حزمة فارادت حملها فعجزت فدعت بالدعاء الذى علمها صلى‌الله‌عليه‌وآله و هو يا واحد ليس كمثله احد تميت كل احد و انت على عرشك واحد لا تأخذه سنة و لا نوم، فجاء اعرابى كانه من ازدشنؤ ة فحمل الحزمة الى باب فاطمه عليها‌السلام. درباره اجابت دعاى فضه داستان هاى مختلفى در كتب گوناگون نقل شده است.

34- سوره انسان، آيه 5 تا 10.

35- اخراج ابو موسى فى الذيل و الثعلبى فى تفسير سورة (هل اتى) من طريق عبدالله بن عبدالوهاب الخوارزمى من ابن عم الاحنف عن احمد بن حماد المروزى عن محبوب بن حميد و سأله روح بن عبادة عن القاسم بن بهرام عن ليث بن ابى سليم عن مجاهد عن ابى عباس فى قوله تعالى (يوفون بالنذر) قال مرض الحسن و الحسين فصار هما جدهما صلى‌الله‌عليه‌وآله و عادهما عامة العرب. الاصابة من تمييز الصحابة، ج 8، ص 75، رديف 11628.

در اسد الغابة نيز درباره سند اين حديث مى خوانيم: «اخبرنا ابو موسى كتابه اخبرنا ابوالفضل جعفر بن عبدالواحد الثقفى اخبرنا ابو عثمان اسماعيل بن عبدالرحمن العصائدى (فى المصورة و المطبوعة: الصابونى» و المنبت عن العبر للذهبى: 4/139، «اجازة اخبرنا ابو سعيد محمد بن عبدالله بن حمدون و ابو طاهر بن خزيمة قالا: اخبرنا ابو حامد بن الشرقى، اخبرنا ابو محمد عبدالله بن عبدالوهاب الخوارزمى ابن عم الحنف بن قيس فى شوال سنة ثمان و خميسن و ماتين (ح) قال ابو عثمان اخبرنا ابو القاسم الحسن بن محمد الحافظ، حدثنا ابو عبدالله محمد ابن على بنساء حدثنا ابى حدثنا عبدالله بن عبدالوهاب الخوارزمى حدثنا احمدذ بن حماد المروزى حدثنا محبوب بن حميد البصرى و ساءله عن هذا الحديث روح بن عبادة، حدثنا القاسم بن بهرام عن ليث عن المجاهد عن ابن عباس قال فى قوله تعالى...،» اسد الغابة، ج 7، ص 236، رديف 7202 و سعد السعود، ص 141.

36- «ابوالقاسم العلوى عن فرات بن ابراهيم معنعنا عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليهم‌السلام قال: ... مرضالحسن و الحسين عليهما‌السلام مرضا شديد و...»

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاطم ذات المجد و اليقين  |  | يا بنت خير الناس اجمعين  |
| اما ترين البائس المسكين  |  | قد قام بالباب له حنين  |
| يشكو الى الله و يستكين  |  | يشكو الينا جائعا حزين  |
| كل امرى، بكسبه رهين  |  | و فاعل الخيرات من یدین  |

بحارالانوار، ج 35، ص 249.

37- فاطمه به على عليه‌السلام پاسخ داد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امرك سمع يا ابن عم و طاعة  |  | مابى من لؤ م و لا رضاعة  |
| غديت باللب و بالبراعة  |  | ارجوا ذا اشبعت من مجاعة  |
| ان الحق الاخيار و الجماعة  |  | و ادخل الجنة فى شفاعة  |

38- «فاطم يا بنت النبى احمد قد جاءك الاسير ليس يهتدى يشكو الينا الجوع قد تقدد عند العلى الواحد الموحد بنت نبى سيد مسود مكبلا فى غلة مقيد من يطعم اليوم يجده فى غد ما يزرع الزارع سوف يحصد فاعطيه لا تجعليه ينكد»

(بحارالانوار، ج 35، ص 239) .

39-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لم يبق مما كان غير صاع  |  | قد دبرت كفى مع الذراع  |
| شبلاى و الله هما جياى  |  | يا رب لا تتركهما ضياع  |
| ابو هما للخير ذو اصطناع  |  | عبل الذراعين طويل الباع  |
| و ما على راءسى من قناع  |  | الا عبا نسجتها بصاع  |

(بحارالانوار، ج 35، ص 240).

40- در مورد اين رويداد تاريخى و روايات متفاوتى وجود دارد. از جمله در روايتى مى خوانيم: على عليه‌السلام شب تا صبح براى شخصى كار كرد و نخل هاى او را آبيارى نمود و در مقابل آن مقدارى جو گرفت و براى آرد كردن به خانه آورد. در روايتى ديگر مى خوانيم: على عليه‌السلام، فاطمه عليها‌السلام و فضه پيامبر را زيارت كردند و هنگام بازگشت به هر يك مقدار غذا داد. آنان در راه خانه به نيازمندى برخوردند. على سهم خود را به او داد، آنگاه يتيمى آمد، فاطمه غذايش را به او داد و... پس ‍ اسيرى آمد و فضه نيز غذايش به او بخشيد. آنگاه اين آيات نازل شد.

41- بحارالانوار، ج 35، ص 244 نقل از كشف الغمة.

42- الاصابة فى تمييز الصحابه، ج 8، ص 75، رديف 11628،، ج 4، ص 387، رديف 875، قال الذهبى كانه موضوع و ليس ما قاله ببعيد و الموضوعات، ج 1، ص 390. در مجمع البيان، ج 10، ص 405 و 406 به برخى از اشكالات ناصبى ها اشاره و پاسخ داده شده است.

43- «اما تشكيك بعضى النواصب بان هذه السورة مكية فكيف نزلت عند وقوع القضية التى وقعت فى المدينة فمد فوع بما ذكره الشيخ امين الدين طبرسى قدس الله روحه بعد ان روى القصه بطولها و نزول الآية فيها عن ابن عباس و مجاهد و اين صالح حيث يقول: عن ابن عباس قال: انزلت بالمدينه البقره، ثم الانفال، ... ثم هل اتى...»

44- بحارالانوار، ج 35، ص 256 و 255.

45- رياحين الشريعه، ج 1، ص 325 و 326.

46- و يقولون اذا اطعموهم (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا) قال و الله ما قالوا هذا لهم و لكنهم اضمروه فى انفسهم فاخبر الله باضمار هم يقولون: لا نريد جزاء و تكافوننا به شكورا تثنون علينا به ولكنا انما اطعمناكم لوجه الله و طلب ثوابه، امالى صدوق، ص 115.

47- جلوه هاى هنرى داستان هاى قرآن، ص 528.

48- سيره نبوى، ابن هشام، ج 2، ص 658.

49- «لما قبض رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله افتجع له الصغير و الكبير و كثر عليه البكاء و قل العزاء و عظم رزؤ ه على الاقرباء و بالاصحاب و الاولياء و الاحباب و الغربا و الانساب و لم نلق الاكل باك و باكية و ناب و نادبة» بحارالانوار، ج 43، ص 176.

50- «ايها الضالون المكذبون! ماذا تقولون واى شى ء تريدون؟ يا عمر! اما تتقى الله تدخل على بيتى؟ ابحزبك الشيطان تخوفنى؟ و كان حزب الشيطان ضعيفا. ويحك ما هذه الجراءة على الله و على رسوله؟ تريدان تقطع نسله من الدنيا و تفنيه و تطفى ء نورالله؟ والله متم نوره و انتهاره لها طغيانك. يا عمر! اخرجنى و الزمك الحجه و كل ضال غوى. اما والله يا بن الخطاب لولا نى اكره ان يصيب البلاء من لا ذنب له، لعلمت انى ساقسم على الله ثم اجده سريع الاجابة، يا ابتاه يا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبك و ابنتك؟» اثبات الوصيه، ص 110، عوالم، ج 11، ص 401 و 409، بحارالانوار، ج 53، ص 18 و ج 8، ص 229، ص 268 و نهج الحياة، ص 137.

51- كوكب الدرى جزء اول، ص 135، بحارالانوار، ج 43، ص 198 و ج 8، ص 230 و چاپ كمپانى، نهج الحياة، ص 210 در رياحين الشريعه با تغيير عبارت مى خوانيم (يا فضه خذينى فقد والله قتل ما فى احشايى من الحمل) ج 2، ص 325 و 326 و ج 1، ص 267.

52-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قال السليم قلت يا سلمان  |  | هل هجموا و لم يك استيذان  |
| فقل اى و عزت الجبار  |  | و ما على الزهراء من خمار  |
| لكنها لاذت وراء الباب  |  | رعاية للستر و الحجاب  |
| فمذرا وها عصروها عصره  |  | كادت بنفسى ان تموت حسرة  |
| تصيح يا فضة اسندينى  |  | و قد و ربى قتلوا جنينى  |

(رياحية الشريعة، ج 1، ص 269 و منابع قبل).

53- «اِذا تَوَفَّيْتُ لا تُعْلِمْ اِلاّ اُمَّ سَلَمَةَ وَ اُمَّ اُيْمَنَ وَ فِضَّةَ وَ مِنَ الرِّجالِ اَبْنَيَّ وَ الْعَبّاسَ وَ سَلْمانَ وَ عَمّاراً وَ المِقْدادُ وَ اَبّاذَرَ وَ حُذَيْفَةَ وَ لا تُدْفِنِّي اِلاّ لَيْلاً وَ لا تُعْلِمْ قَبْرِي اَحَداً.» دلايل الامامة، طبرى، ص 44، بحارالانوار، ج 81، ص 310 و ج 43 ص 208، و 179، بيت الاحزان، ص 176، كوكب درى، ج 1، ص 176، مستدرك وسايل، ج 2، ص 186.

54- «فَلَمَّا سَمِعَتْ كَلاَمِي تَغَرْغَرَتْ عَيْنَاهَا بِالدُّمُوعِ ثُمَّ اِنْتَحَبَتْ نَادِبَةً وَ قَالَتْ يَا وَرَقَةَ بْنَ عَبْدِ اَللَّهِ هَيَّجْتَ عَلَيَّ حُزْناً سَاكِناً وَ أَشْجَاناً فِي فُؤَادِي كَانَتْ كَامِنَةً»، بحارالانوار، ج 10، ص 174.

55- بحارالانوار، ج 10، ص 174؛ و رياحين الشريعه، ج 2، ص 317.

56- بحارالانوار، ج 10، ص 174؛ و رياحين الشريعه، ج 2، ص 317.

57- سيره نبوى، ابن هشام، ج 2، ص 658.

58- بحارالانوار، ج 43، ص 175.

59- «رُفِعَتْ قُوَّتِی وَ خَانَنِی جِلْدِی وَ شَمَتَ بِی عَدُوِّی وَ الْکَمَدُ قَاتِلِی یَا أَبَتَاهْ بَقِیتُ وَالِهَةً وَحِیدَةً وَ حَیْرَانَةً فَرِیدَةً فَقَدِ انْخَمَدَ صَوْتِی وَ انْقَطَعَ ظَهْرِی وَ تَنَغَّصَ عَیْشِی وَ تَکَدَّرَ دَهْرِیفَمَا أَجِدُ یَا أَبَتَاهْ بَعْدَکَ أَنِیساً لِوَحْشَتِی وَ لَا رَادّاً لِدَمْعَتِی وَ لَا مُعِیناً لِضَعْفِیاِنْقَلَبَتْ بَعْدَکَ یَا أَبَتَاهْ الْأَسْبَابُ وَ تَغَلَّقَتْ دُونِیَ الْأَبْوَابُ فَأَنَا لِلدُّنْیَا بَعْدَکَ قَالِیَةٌ وَ عَلَیْکَ مَا تَرَدَّدَتْ أَنْفَاسِی بَاکِیَةٌ لَا یَنْفَدُ شَوْقِی إِلَیْکَ وَ لَا حُزْنِی عَلَیْکَ ثُمَّ نَادَتْ یَا أَبَتَاهْ وَا لُبَّاهْ»، بحارالانوار، ج 43، ص 176؛ كوكب الدرى جزء اول، ص 241؛ كتاب عوالم، ج 11، ص 487؛ مدارك حديث 41؛ نهج الحياة، ص 71.

60- «يا بنت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ان شيوخ المدينة يسألونى إن اسالك اما ان تبكين أباك ليلا و اما نهارا. فقالت يا اباالحسن ما اقل مكثى بينهم و ما اقرب مغيبى من بين اظهرهم. فوالله لا أسكت ليلا و لا نهارا او ألحق بأبى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فقال لها على عليه‌السلام افعلى يا بنت رسول الله ما بدالك.» بحارالانوار، ج 43، ص 177.

61- فاطمه عليها‌السلام به او فرمود: «يا ابن العم انى أجد الموت الذى لا بدمنه و لا محيص عنه و إنا أعلم إنك بعدى لا تصبر على قلة التزويج فان أنت تزوجت امرأة اجعل لها يوما و ليلة و اجعل لأولادى يوما و ليلة يا أبا الحسن و لا تصح فى وجوههما فيصبحان يتيمين غريبين منكسرين فانهما بالاءمس فقد جدهما و اليوم يفقدان امهما فالويل لامة تقتلهما و تبغضهما.» بحارالانوار، ج 43، ص 178، بيت الاحزان، ص 164 و كوكب درى، ج 1، ص 242.

62- بحارالانوار، ج 43، ص 179.

63- «والله لقد أخذت فى امرها و غسلتها فى قميصها و لم اكشفه عنها فوالله لقد كانت ميمونة طاهرة مطهرة ثم حنطتها من فضلة حنوط رسول الله كفنتها و ادرجتها فى اكفانها فلما هممت ان اعقد الرداء ناديت يا ام كلثوم يا زينب! يا سكينه! يا فضه! يا حسن! يا حسين! هلموا تزودوا من امكم فهذا الفراق و اللقاء فى الجنة.» بحارالانوار، ج 43، ص 179.

64- بحارالانوار، ج 43، ص 180.

65- عوالم العلوم، (زبرا فضه خادمتا اميرالمؤمنين)، مستدرك علم رجال، ج 8، ص 576.

66- از مناقب، از جاحظ، از نظام در كتاب (فتيا) از عمر بن داود به نقل از امام صادق عليه‌السلام، بحارالانوار، ج 43، ص 87، رياحين الشريعه، ج 2، ص 317 و مناقب آل ابى طالب، ج 1، ص ‍ 403.

67- مناقب آل ابى طالب، ج 1، ص 403.

68- مناقب آل ابى طالب، ج 1، ص 403، بحارالانوار، ج 40، ص 227.

69- نصيرالدين امير صادق، فاطمه، ص 172.

70- رياحين الشريعة، ج 2، ص 318 وى فرزندانى را كه در خبر ابوالقاسم قشيرى آمده است، غير فرزندان سليك مى داند.

71- بحارالانوار، ج 43، ص 46 باب 3 روايت 46 و مستدرك سفينة البحار، ج 8، ص 210.

72- بحارالانوار، ج 43، ص 87 برخى نيز مدعى اند كه هلال بن على از فرزندان فضه نوبيه است كه غلامرضا آرانى در رساله هلاليه آن را ذكر و رد مى كند. وى روايت را مرسله مى داند و نيز طى بحثى مبسوط كه فصلى از كتاب را به خود اختصاص داده است، آن را رد مى كند. (ص 136) و رياحين الشريعه، ج 2، ص 319.

73- بحارالانوار، ج 43، ص 46، به نقل از ابن شهر آشوب در مناقب.

74- بحارالانوار، ج 43، ص 46، به نقل از ابن شهر آشوب در مناقب.

75- سوره زخرف، آيه 89.

76- سوره زمر، آيه 3.

77- سوره اعراف، آيه 31.

78- سوره فصلت، آيه 44.

79- سوره آل عمران، آيه 97.

80- سوره ق، آيه 38.

81- سوره انبياء، آيه 8.

82- سوره بقره، آيه 286.

83- سوره انبياء، آيه 22.

84- سوره زخرف، آيه 12.

85- سوره ص، آيه 25.

86- سوره آل عمران، آيه 144.

87- سوره مريم، آيه 13.

88- سوره طه، آيات 11 و 13.

89- سوره كهف، آيه 46.

90- سوره قصص، آيه 26.

91- سوره بقره، آيه 261.

92- بحارالانوار، ج 43، ص 86، رياحين الشريعة، ج 2، ص 318 و 319، مراقد اهل شام، ص ‍ 42، اعلام النساء، ص 597، الدر المنثور فى طبقات ربات الخدور، ص 439، تراجم اعلام النساء، ج 2، ص 363، الاصابة فى تمييز الصحابة، ج 4، ص 376.

93- فاطمه، نصيرالدين صادقى، ص 173.

94- زنان پيامبر، عماد زاده، ص 441 و 440، غلامرضا آرانى نيز در رساليه هلاليه روايتى از حسن بصرى درباره زنى كه حافظ قرآن بوده و حسن بصرى با وى در مسير حج برخورد كرده است را ذكر مى كند. ص 234 و 235) .

95- سوره حجر، آيه 46.

96- سوره بقره، آيه 61.

97- سوره يونس، آيه 72.

98- سوره قصص، آيه 77.

99- سوره بقره، آيه 269.

100- سوره سبا، آيه 46.

101- سوره آل عمران، آيه 124.

102- سوره مجادله، آيه 7.

103- سوره آل عمران، آيه 125.

104- سوره ق، آيه 38.

105- سوره حاقه، آيه 7.

106- سوره الحاقه، آيه 7.

107- سوره نمل، آيه 48.

108- سوره بقره، آيه 196.

109- سوره صافات، آيه 147.

110- سوره فتح، آيه 5.

111- سوره ص، آيه 7.

112- سوره مدثر، آيه 25.

113- سوره شورى، آيه 38.

114- سوره زخرف، آيه 38.

115- سوره انعام، آيه 115.

116- سوره حج، آيه 2.

117- بحارالانوار، ج 10، ص 175.

118- بحارالانوار، ج 43، ص 174 «و باب ما وقع عليها من الظلم فى تاريخ سيدة النساء فاطمة الزهرا عليها‌السلام، اقول: وجدت فى بعض الكتب خبرا فى وفاتها عليها‌السلام فاحببت ايراده و ان لم آخذه من اصل يعول عليه».

119- از جمله آن ها مى توان به اعلام النساء، مؤمنات، ص 594، رياحين الشريعة ج 2، ص 316 و نهج الحياة اشاره كرد كه بارها اشعار مربوط به اين روايت مفصل را نقل كرده اند. نويسنده نهج الحياة، با دقت به مدارك ذيل دست يافته است: كتاب عوالم، ج 11، ص 490 و 455 و 597 و 240 و 286، رياحين الشريعة، ج 2، ص 73 و ج 1، ص 246، سيرة نبوى، ذينى دحلان، ج 3، ص 364، عيون الاثر، ج 2، ص 340، مودة القربى، ص 103، نورالابصار، ص 53، احقاق الحق، ج 10، ص 434 و 483، اعلام انساء، ج 4، ص 113، عيون الاخبار، ج 2، ص 340، السيرة النبويه، ج 3، ص 364، برد الاكبار عند فقد الاولاد، ص 44، بحارالانوار، ج 43، ص 176، كوكب الدرى، جزء اول، ص 240.

120- شرح ابن ابى الحديد، ج 16، ص 46، الغدير، ج 10، ص 196.

121- سفينة البحار، ج 1، ص 528، مروج الذهب، ج 3، ص 67، بحارالانوار، ج 44، ص 325. امام حسين درباره وى فرمود: «یَزیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ الْخَمْرِ، قاتِلُ النَّفْسِ المُحَرَّمَهِ، مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِی لا یُبایِعُ لِمِثْلِهِ» و الغدير، ج 10 ص 256 - 248، حياة الامام الحسين عليه‌السلام، ج 2، ص 255 و تاريخ ابن عساكر، ج 7، ص 372 و تاريخ الخلفاء، ص 81.

122- يا (نفيله).

123- رياحين الشريعه، ج 3، ص 33، تا ص 318، زندگى سيد الشهدا، عمادزاده، ج 2، ص 124 (به نقل از لهوف، كبريت احمر، انساب الاشراف) و فرهنگ عاشورا تحت نام هر يك از زنان در ابصار العين فى انصار الحسين كه اخيرا چاپ شده است، نامى از وى به چشم نمى خورد.

124- القمقام الزخار و الصمصام التبار، ج 1 ص 108.

125- از ذكر وقايع مربوط به عاشورا و حضور شير در صحنه كربلا به دلايل مختلف خوددارى شد و تحقيقات انجام شده مؤلف در فرصت مناسب ارائه خواهد شد. شايان ذكر است كه در اين باره نظريات مختلفى ارائه شده است.

126- حماسه حسينى، ج 1، ص 332، وى نيز به قصه حضور شير در صحنه كربلا ايراد مى گيرد و آن را تحريف لفظى مى داند ولى با اصل خبر كه حضور فضه در كربلا را ثابت مى كند و يگانه خبرى است كه گوياى وجود فضه در كربلاست، ايرادى وارد نمى كند.

127- از حافظ شمس الدين محمد بن طولون دمشقى نقل شده است. ولى علامه امينى از كتاب «اهل القبور بالماءثور» نقل مى كند كه: زينب عليها‌السلام در زمان عبدالملك و به دنبال قحطى به شام آمد. سيد محسن امين در اعيان الشيعه، ج 7، ص 140 اين نظر را رد مى كند. به هر حال چگونگى حضور زينب عليها‌السلام در شام اختلافى است و عده اى معتقدند وى در مدينه يا مصر به خاك سپرده شده است. ما مطالب كتاب را بر فرض حضور فضه در كربلا، اسارت وى و وفاتش در شام ارائه كرده ايم. هر چند ممكن است تحقيقات آينده نظريه هاى ديگر حتى شهادت او را ثابت كند. همچنين به خاطر زياد نشدن صفحات از ذكر دهها صفحه تحقيق كه در اين باره انجام داده ايم خوددارى كرديم.

128- زنان پيامبر اسلام، حسين عماد زاده، ص 435.

129- در اين باره نيز جالب است بدانيم نظريات مختلفى وجود دارد. برخى معتقدند اساسا فضه در كربلا حضور نداشت و قبل از از آن در دوران امام حسن عليه‌السلام وفات يافته بود. بر اين اساس اگر در كاروان كربلا حضور داشت يا بايد جزو شهداء باشد، يا اسرا حال آن كه نام وى در جز هيچ يك از اين دو دسته نيامده است. بنابراين ديدگاه اصل حضور وى در كربلا بالتبع همراهى با حضرت زينب عليها‌السلام صحيح نخواهد بود.

130- شام سرزمين خاطره ها، ص 115.

131- مراقد اهل بيت، فهر زنجانى، ص 41، تاريخ اماكن سياحتى و زيارتى سوريه، ص 147 تا 149.

132- مراقد اهل شام، ص 41 - 44، معجم البلدان، ج 2، ص 468.

133- مراقد العقيلة زينب عليها‌السلام، ص 234، 236.

134- هر يك از معصومان اشخاصى داشتند كه باب آنها با مردم بودند و مردم براى سئوال ها و مسائل خود از طريق بابهاى معين شده سئوال مى كردند و آنها مردم را به آن خاندان رهنمود مى شدند، فضه نيز مقام بزرگ باب فاطمه عليها‌السلام را عهده دار بود.

135- مسند فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 30.

136- مسند فاطمه معصومه عليها‌السلام، ص 30، رياحين الشريعة، ج 2، ص 319 تا 313.

137- خصائص زينبيه، ناصر باقر بيدهندى، ص 82 نقل از اختيار معرفة الرجال، ص 12 و 15 نفس الرحمان، ص 311، امالى شيخ طوسى، ص 260 بصائر الدرجات، ص 343.

138- الاصابة فى تمييز الصحابة، ج 4، ص 387 ذكر ابن صخر فى فوائده و ابن بشكوال فى كتاب المستغيثين من طريقه بسند له من طريق الحسين بن العلاء، عن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على عن ابيه عن على عليه‌السلام.

139- بحارالانوار، ج 40، ص 227، مناقب ال ابى طالب، ج 1، ص 403 (ترجمه در متن كتاب آمده است)

140- بحارالانوار، ج 43، ص 208، ج 81، ص 310، ح 30، عن دلائل الامامة، طبرى الامامى عن احمد بن محمد الخشاب عن زكريا بن يحيى عن ابن ابى زائده عن ابيه عن محمد بن الحسن عن ابى بصير عن ابيه عبدالله عليه‌السلام... دلايل الامامة، طبرى، ص 44. مستدرك الوسايل، ج 2، ص 186.

141- المعين على معجم الرجال الحديث، ج 3، ص 219، اعيان الشيعه، ج 7، ص 324.

142- المناقب، ج 2، ص 98، بحارالانوار ج 40، ص 331، كشف الغمة، ج 1، ص 163؛ مستدرك الوسايل: ج 16، ص 296؛ الغارات، ج 1، ص 86؛ مناقب ان ابى طالب، ج 1، ص 305 (ترجمه در متن آمده است.)

143- بحارالانوار، ج 43 ص 174 تا 180، كوكب درى، جز اول، ص 241، العوالم، ج 11، ص ‍ 487.

144- اعيان الشيعه، ج 2، ص 409؛ اضبط المقال، ص 153.

145- بحارالانوار، ج 43، ص 86؛ الدر المنثور فى طبقات ربات الخدور، ص 439؛ الاصابة، ج 4، ص 376؛ سعدالسعود، ص 141، الطرائف، ص 109 (ترجمه در متن آمده است.)

146- بحارالانوار، ج 35، ص 237، الطرائف، ص 107.

147- اخرج ابو موسى فى الذيل و الثعلبى فى التفسير سورة (هل اتى - انسان آيه 1) من طريق عبدالله بن عبدالوهاب الخوارزمى ابن عم الاحنف عن احمد بن حماد المروزى عن محبوب بن حميد و سأله روح بن عبادة عن القاسم بن بهرام عن ليث بن ابى سليم عن مجاهد عن ابن عباس فى قوله تعالى (يوفون بالنذر) الايه قال: ... الاصابة فى تمييز الصحابة، ج 8، ص 70، رديف 11628، اسدالغابة، ج 7، ص 236، رديف 7202 به نحو ديگر؛ كشف الغمة، ص 88 و 89 و 79؛ امالى صدوق، 155 - 157؛ تفسير فرات، ص 201.

148- رجال طوسى، ص 150، جامع الرواة، ج 1، ص 76، تنقيح المقال، ج 1، ص 105، معجم رجال الحديث، ج 3، ص 46 ش 1049، دايرة المعارف تشيع، ج 2، ص 40، اصول كافى، ج 1، ص 465 «حسين بن احمد قال حدثنى ابو كريب و ابو سعيد الاشجع قال حدثنا عبدالله بن ادريس عن ادرس بن عبدالله الاودى...» الثاقب فى المناقب، ص 336 مدينة المعاجز، ص 240، بحارالانوار، ج 45، 169 (ترجمه در متن آمده است.) پيرامون همين حديث اصول كافى نزاع فراوان صورت گرفته است كه ما علاقمندان را به مطالعه منابع مربوطه ارجاع مى دهيم.

149- المعين على معجم رجال الحديث، ح 3، ص 8877.

150- الملهوف، ص 67.

151- مناقب آل ابى طالب، ج 1، ص 305 و 306، بحارالانوار، ج 40، ص 325 و 326، المناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 98، مستدرك الوسايل، ج 16، ص 298 (ترجمه در متن آمده است).

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc533932093)

[بخش اول: زلال زندگى 4](#_Toc533932094)

[نوبه در بستر تاريخ 5](#_Toc533932095)

[ستارگان نوبه 6](#_Toc533932096)

[فضه كيست؟ 8](#_Toc533932097)

[ورود فضه به مدينه (13) 10](#_Toc533932098)

[بخش دوم: در محضر سه معصوم 13](#_Toc533932099)

[مشاركت در خدمت 14](#_Toc533932100)

[خانه نور 16](#_Toc533932101)

[زهد علوى 17](#_Toc533932102)

[سبوس نان 19](#_Toc533932103)

[درسى از على عليه‌السلام 20](#_Toc533932104)

[عدالت فاطمه عليها‌السلام 21](#_Toc533932105)

[نوبت كار 22](#_Toc533932106)

[حق انتخاب 24](#_Toc533932107)

[فضه ما 25](#_Toc533932108)

[دست نياز 27](#_Toc533932109)

[راز اجابت دعا 28](#_Toc533932110)

[مقام نيكان 29](#_Toc533932111)

[راز مقام نيكان 33](#_Toc533932112)

[وعده غذاى بهشتى 36](#_Toc533932113)

[بخش سوم: تا غسل مهتاب 37](#_Toc533932114)

[غروب ابدى 38](#_Toc533932115)

[دوران انحراف 39](#_Toc533932116)

[در برابر طاغوت 41](#_Toc533932117)

[دستم را بگير 43](#_Toc533932118)

[محرم كوثر 45](#_Toc533932119)

[عشق به خدا 46](#_Toc533932120)

[روايت فراق تا شهادت 47](#_Toc533932121)

[غسل مهتاب 51](#_Toc533932122)

[بخش چهارم: تا عصر سرخ 53](#_Toc533932123)

[خانواده و فرزندان 54](#_Toc533932124)

[به سوى خانه دوست 57](#_Toc533932125)

[مقام علمى فضه 58](#_Toc533932126)

[حافظ قرآن 60](#_Toc533932127)

[تحقيق پيرامون روايت زن گمنام 65](#_Toc533932128)

[نمونه عينى 69](#_Toc533932129)

[تبليغ ولايت در ايام حج 71](#_Toc533932130)

[بخش پنجم: با كاروان شام 74](#_Toc533932131)

[هجرت در عصر شب زدگان 75](#_Toc533932132)

[اسارت 80](#_Toc533932133)

[همراه زينب عليها‌السلام 81](#_Toc533932134)

[بخش ششم: افول ستاره ى نوبه 82](#_Toc533932135)

[رحلت فضه و مرقد او 83](#_Toc533932136)

[روايات و راويان 84](#_Toc533932137)

[پی نوشت ها: 90](#_Toc533932138)